

## دولت و اقتصاد در ایران پس از انقلاب: تأثیر سیاست‌های بازتوزیعی بر جدال‌های هرمنوتیکی، طبقاتی و پیدایش دولت غیریکپارچه در ایران

عباس حاتمی\*

استادیار علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۸۵/۱۲/۱ - تاریخ تصویب: ۸۶/۴/۱۱)

چکیده:

دولت در ایران در دهه اول انقلاب به سمت سیاست‌های اقتصادی حرکت کرد که می‌توان از آنها به سیاست‌های بازتوزیعی تعبیر کرد. بخشی از استدلال‌ات کلی ادبیات انقلاب این است که حرکت دولت‌های انقلابی به سمت سیاست‌های بازتوزیعی از خصلت‌های عمومی و تا حدی ساختاری آنها محسوب می‌شود. همچنین آنگونه که برخی جامعه‌شناسان سیاسی استدلال می‌کنند دخالت دولت در ساخت اقتصاد و در اینجا حرکت دولت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی، می‌تواند موجب برخی تحولات در ساخت دولت شود. بنابراین تا آنجا که به ایران پس از انقلاب مربوط می‌شود می‌توان بحث کرد که اولاً حرکت این دولت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی در دهه اول انقلاب از خصلت‌های عمومی و تا حدی ساختاری دولت‌های پس از انقلاب محسوب می‌شود. ثانیاً و در مرحله بعد اجرای این سیاست‌ها هم به نوبه خود باید بر ساخت این دولت موثر ظاهر شده باشد. بر همین اساس، مقاله ابتدا بر سیاست‌های بازتوزیعی پس از انقلاب در ایران متمرکز شده آنها را توضیح می‌دهد سپس استدلال می‌کند که اجرای سیاست‌های بازتوزیعی حداقل به دو شیوه باعث غیر یکپارچه شدن ساخت دولت در ایران پس از انقلاب شده است.

واژگان کلیدی:

سیاست‌های بازتوزیعی - جدال‌های هرمنوتیک - منازعه طبقاتی - دولت غیریکپارچه

### مقدمه

یکی از استدلال‌های کلی ادبیات انقلاب در حوزه اقتصادی این است که دولتی که پس از انقلاب قدرت را به دست می‌گیرد سیاست‌های مداخله‌گرایانه‌ای را در این حوزه بر می‌گزیند. در ابعاد کلی، پیشینه نظری این دیدگاه تا حدی به دوتوکویل برمی‌گردد که باور داشت دولتی که پس از انقلاب در فرانسه روی کار آمد برخلاف تصور مارکس دولتی قوی‌تر و بوروکراتیک‌تر از قبل بود (دوتوکویل، ۱۳۸۶). هانا آرنت هم از منظری دیگر، استدلال کرد که "موضوعات اجتماعی" یا "وجود فقر" عامل عمده‌ای در انقلاب‌های عمده جهان از سال ۱۷۸۹ به این سو بوده است و به همین دلیل این انقلاب‌ها پس از پیروزی با یک فاصله زمانی درصدد اجرای سیاست‌های اجتماعی برای کاهش فقر برمی‌آیند (Arendt, 1959) که از مصادیق آن می‌تواند سیاست‌های بازتوزیعی باشد. کلبرن هم که بر نقش ایدئولوژی در انقلاب‌ها و تلویحاً پیامدهای اقتصادی آنها تاکید می‌کرد نشان داد که تقریباً تمامی انقلاب‌های جهان سوم تحت تاثیر آموزش‌های سوسیالیستی شکل گرفته‌اند (Colburn, 1994) و بنابراین منطقی‌تر از پیروزی نیز باید سیاست‌های سوسیالیستی و باز توزیعی را در حوزه اقتصادی برگزینند. این استدلال‌های نظری همگی به طور ضمنی و صریح بر این نکته تاکید دارند که پس از انقلاب نقش دولت در حوزه اقتصادی افزایش می‌یابد و جهت‌گیری‌های باز توزیعی و مداخله‌گر به خود می‌گیرد. تا آنجا که به دولت در ایران پس از انقلاب مربوط می‌شود این مقاله همین خط فکری را پی می‌گیرد و فارغ از افزایش یا کاهش نقش کلی دولت در اقتصاد پس از انقلاب، صرفاً بر اقدامات باز توزیعی آن متمرکز می‌شود. در این راستا استدلال می‌شود که انقلاب سال ۵۷ ایران گرچه یک انقلاب سوسیالیستی نبود، اما جهت‌گیری‌های باز توزیعی قابل توجهی داشت و بنابراین خصلت‌های عمومی انقلاب‌هایی را منعکس می‌ساخت که آرنت و به معنای کارکردی تا حدی کلبرن بر آن متمرکز بودند. اما این تمامی موضوع نیست. در واقع بحث اصلی مقاله این است که نشان دهد دخالت دولت در اقتصاد و به عبارتی دقیق‌تر اجرای سیاست‌های بازتوزیعی در ایران پس از انقلاب چه تاثیری بر ساخت آن دولت داشته است. پیشینه نظری این بحث را هم می‌توان به لحاظ شکلی در استدلال‌های نظری جامعه‌شناسان سیاسی مانند اوکانر و اوفه یافت که استدلال می‌کردند دخالت دولت در اقتصاد در هر حال بر ساخت و ماهیت آن دولت ظاهر می‌شود (Offe 1984 & O'Conner, 1973) در ادامه همین خط فکری و تا آنجا که به دولت در ایران پس از انقلاب مربوط می‌شود مقاله استدلال می‌کند که دخالت دولت در اقتصاد و در این جا اجرای سیاست‌های بازتوزیعی بر ساخت آن دولت در آن مقطع نیز موثر ظاهر شده و حداقل به دو شیوه ساخت دولت در ایران پس از انقلاب را غریب‌کارچه ساخته است. در شیوه نخست نشان می‌دهیم که بحث بر سر گستره و نحوه

اجرای این سیاست‌ها به کشمکش‌های درون نخبه‌ای هرمنوتیک گونه در ساخت سیاسی دامن زد و از این طریق ساخت دولت را غیریکپارچه نمود. (Non monolithic state) در شیوه دوم بحث می‌کنیم که اجرای سیاست‌های باز توزیعی، عرصه منازعه طبقاتی را از ساخت اجتماعی به ساخت سیاسی منتقل کرد و بدین سان با دستکاری (manipulating) در فرایند منازعه طبقاتی، ساخت دولت را به عرصه منازعه طبقاتی تبدیل نمود. پیامد این وضعیت نیز انشقاق (fragmentation) بیشتر در ساخت سیاسی و تقویت بیشتر وجه غیریکپارچه دولت در ایران پس از انقلاب بود. برای بررسی این موضوع ابتدا بر اقدامات باز توزیعی پس از انقلاب متمرکز می‌شویم و آنها را به اقدامات باز توزیعی از پایین و اقدامات باز توزیعی از بالا تقسیم بندی می‌کنیم. سپس نشان می‌دهیم که چگونه و به چه شیوه‌ای این اقدامات باز توزیعی باعث چنین تحولی در ساخت دولت در ایران پس از انقلاب شده اند.

### ۱-۱ انقلاب و اقدامات باز توزیعی از پایین

به طور کلی اقدامات باز توزیعی پس از انقلاب را می‌توان براساس «اقدام از پایین» و «اقدام از بالا» بررسی کرد. در این جا «اقدام از پایین» اساساً شامل آن دسته از اقدامات رادیکال می‌شدند که از سوی نیروهای اجتماعی به طور خودانگیخته انجام می‌گرفت. این حرکت عموماً از سوی طبقات فرودستی انجام می‌گرفت که بار اصلی بحران توزیع قبل از انقلاب بر دوش آنها بود. این طبقات با استفاده از آنومی سیاسی ناشی از انقلاب و نبود قدرت مرکزی موثر، اقدام به تصرف دارایی‌های طبقات بالا کردند. اقدامات باز توزیعی از این دست در نقاط شهری و روستایی تقریباً همزمان شکل گرفت. در حوزه شهری عمده ترین «اقدام باز توزیعی از پایین» از سوی حاشیه‌نشینان و زاغه نشینان بعمل آمد. این اقدام در شرایطی صورت می‌گرفت که از یک سو، حاشیه نشینی در اکثر شهرهای ایران افزایش یافته بود و در آن سو، قیمت و اجاره بهای آن در این شهرها و به ویژه تهران نیز به شدت ترقی کرده بود. چنانکه براساس یک بررسی اجاره بهاء مسکن تا ۳۰۰ درصد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۹۵) و قیمت زمین مسکن تا ۷ برابر افزایش یافته بود (Amirahmadi, 1985: 181). همچنین یک بررسی نشان می‌داد که ایران قبل از انقلاب با کمبود ۳ میلیون واحد مسکونی مواجه بود (Kiafar, 1992: 236). اقدامات دولت در قبل از انقلاب به ویژه از سال ۱۳۵۶ به این سو برای حل این مشکلات، نمادین و بسیار کم تأثیر بود. برای مثال دولت آموزگار با توجه به مشکلات حاد ناشی از افزایش نرخ اجاره بها، زمین و مسکن در سال ۱۳۵۶ صاحبان آپارتمان‌های خالی را وادار کرد که حدود ۲۴ هزار - از این آپارتمان‌ها را اجاره واحد دهند. حدود ۷۰ هزار مستأجر تقاضا ارسال کردند که ۵۵ هزار نفر از آنها از خانواده‌های تهی دست و کارگران و نیز دانشجویان بودند (بیات، ۱۳۷۸: ۹۶). اجاره بهاء این خانه‌ها ماهانه بین ۸ تا ۱۲ درصد قیمت خانه‌ها تنظیم شده بود. تا

مهرماه سال ۵۷ یعنی یکسال پس از اجرای این برنامه تنها ۷۲ مورد از این خانه‌ها اجاره داده شده بودند (همان، ۹۷). پس از سقوط دولت آموزگار، دولت شریف امامی طرحی جدید برای ساخت واحدهای کم‌هزینه برای توده‌های مردم اعلام کرد که فرصت اجرا نیافت.

گسترده‌ترین اقدامات بازتوزیعی از پایین در مناطق شهری به تصرف صدها هکتار زمین در حواشی شهرها و نیز تصرف آپارتمان‌های مسکونی، ویلاها، مجتمع‌های مسکونی نیمه ساخته و حتی هتل‌ها مربوط می‌شدند. در این میان تهران شاهد بزرگ‌ترین واقعه تصرف و تملک بود. برای مثال تنها چند روز پس از انقلاب در حدود سه هزار خانوار که اکثر آنها مسلح بودند واحدهای آپارتمانی را در دولت‌آباد تصرف کردند (آیندگان، ۲۸، بهمن ۱۳۵۸). براساس گزارشی در سه شهرک دولت‌آباد، نجف‌آباد و گیلان شهر بیش از ۴۵۰۰ ویلا در ماه‌های نخست انقلاب توسط تهری‌دستان تصرف شدند (کار ۱۳ فروردین ۱۳۵۸). شهرهای دیگر مانند قصرشیرین، سنندج، کرمانشاه، آبادان، اراک، تنکابن و مشهد نیز وضعیت مشابه‌ای را تجربه کردند. اما تصرف هتل‌ها از سوی دانشجویان رهبری می‌شد. طی مهرماه ۱۳۵۸ در حدود ۱۰۰۰ دانشجویی که از دولت برای عدم تامین خوابگاه‌های خود شکایت داشتند، هتل ایترنشال و هتل رویال گاردن را تصرف کردند. بعداً هتل‌های دیگری نیز مانند هتل امپریال و هتل سینا و چند هتل دیگر نیز به تصرف دانشجویان درآمدند (بیات، ۱۳۷۸: ۱۹۹).

گرچه اقدامات بازتوزیعی از پایین عموماً خودانگیخته بودند، اما در برخی موارد از سوی برخی چهره‌های سرشناس حمایت می‌شدند. مثلاً شیخ محمدکروبی یک خانه دوطبقه را در شمال تصرف و آن را ستاد مرکزی «کمیته خانه سازی برای مستضعفین» قرارداد (همان، ۱۱۹). این کمیته حتی در برخی موارد کارخلع ید و واگذاری آپارتمان‌ها به نیازمندان را نیز انجام می‌داد. همچنین برخی از چهره‌های رادیکال در بنیاد مسکن مانند خسرو شاهی و کروی این نوع تصرف‌ها را تشویق می‌کردند (همان، ۱۱۹). با وجود، برخی از روحانیون شاخص مانند آیت‌الله قمی و مرعشی فتاوی صادر کردند و این تصرف‌ها را غیرشرعی دانستند.

دیگر اقدام بازتوزیعی از پایین، از روستاها و در قالب تصرف و باز پس‌گیری اراضی کشاورزی شروع شد. این اقدام در شرایطی انجام می‌گرفت که طی اصلاحات ارضی دهه ۴۰ بخشی از اراضی مالکان عمده میان کشاورزان نسق‌دار تقسیم شده بود. این تقسیم نارضایتی دو گروه عمده، یعنی مالکان خلع ید شده و کشاورزان خوش‌نشین بی‌بهره از تقسیم اراضی را به همراه داشت. با وقوع انقلاب روستاها به جدال میان این دو گروه عمده و نیز آنها و کشاورزان خرده پای تبدیل شد که در اصلاحات ارضی زمین دریافت کرده بودند. در بسیاری از مناطقی که همچنان اشکال شبه قبیله‌ای سازمان‌دهی اجتماعی وجود داشت مانند بلوچستان، فارس و چهارمحال بختیاری، ملاکانی که در اثر اصلاحات ارضی زمین‌های خود را از دست داده بودند از نبود قدرت

دولت مرکزی برای بازپس‌گیری اراضی خود استفاده کردند. اما در برخی از دیگر مناطق کشور، این دهقانان بی‌زمین بودند که اقدام به تصرف اراضی کشت و صنعت دولتی و خصوصی، اراضی مالکان بزرگ و حتی متوسط کردند. مناطقی مانند کردستان، ترکمن صحرا، آذربایجان شرقی و استان‌های شمالی کشور از جمله این مناطق بودند. گرچه هدف اصلی این دهقانان، تصرف اراضی بزرگ متعلق به رژیم گذشته یا نزدیکان آن رژیم بود، اما گستره تصرفات آنها به اراضی مالکان متوسط نیز کشانده شد. از میزان اراضی بازپس گرفته شده توسط مالکان، آمار دقیقی وجود ندارد. وضعیت در مورد اراضی تصرف شده توسط دهقانان نیز بر حدس و احتمال استوار است. براساس یک برآورد احتمالی این میزان اراضی ۷۰۰ هزار تا ۷۵۰ هزار هکتار را شامل می‌شد که اراضی تصرف شده توسط سازمان‌های انقلابی را نیز در برمی‌گرفت (Bakhash, 1989: 186).

### ۱-۲ انقلاب و اقدامات بازتوزیعی از بالا

اما گونه دوم اقدامات بازتوزیعی را می‌توان "اقدام از بالا" توصیف کرد. این حرکت شامل اقدامات عملی دولت در فرایند بازتوزیع یا ارائه لوایحی از این دست بود. اولین اقدامات بازتوزیعی از این نوع، به مصادره اموال خاندان پهلوی و عوامل نزدیک آن مربوط می‌شد. رهبر فقید انقلاب در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ امکان مصادره اموال خاندان پهلوی و عوامل آن را در نامه‌ای به شورای انقلاب فراهم ساخت. در این نامه:

«شورای انقلاب ماموریت می‌یافت تا تمام اموال منقول و غیرمنقول پهلوی و عمال این سلسله را..... به نفع مستمندان، کارگران و کارمندان ضعیف مصادره نماید» (در جستجوی راه امام از کلام امام، ۱۳۶۵: ۴۱).

براساس این دستور، اموال منقول به نام شورای انقلاب یا به نام رهبر انقلاب سپرده می‌شد و اموال غیرمنقول برای رفع نیاز مستمندان صرف می‌گردید.

با وجود این، عمده‌ترین اقدامات بازتوزیعی از بالا به لوایحی مربوط می‌شد که شورای انقلاب و سپس دولت آن را ارائه کردند. این لوایح ماهیت بازتوزیعی قابل توجه داشتند و عموماً متضمن منافع طبقات فرودست بودند. نخستین اقدام از این نوع، لایحه ملی کردن اراضی شهری بود. این موضوع از چند لحاظ اهمیت داشت. موضوع اول آن بود که اصلاحات ارضی در دوره پهلوی صرفاً به روستاها محدود شد و بنابراین وضعیت اراضی شهری دست نخورده باقی ماند. موضوع دوم، افزایش بی‌رویه قیمت مسکن در سال‌های منتهی به انقلاب بود. مثلاً چنانکه دیدیم قیمت زمین در مناطق شهری بین سال‌های ۵۵-۱۳۵۱ بیش از ۷ برابر شده بود. موضوع سوم به داعیه‌های انقلاب ۵۷ در خصوص تأمین مسکن برای محرومان و طبقات فرودست مربوط می‌شد. چنانکه دیدیم براساس یک برآورد، ایران در آغاز انقلاب با جمعیتی در حدود ۳۷ میلیون با کمبود

۳ میلیون واحد مسکونی مواجه بود. در این شرایط بنیانگذار انقلاب در اوایل اسفند ماه ۱۳۵۷ به فقراء در سراسر ایران قول اعطای مسکن داد (اطلاعات ۱۲ اسفند ۱۳۵۷) و بدین سان انتظارات افزایش یافت. چنانکه بنیاد مسکن در خرداد سال ۱۳۵۸ به همین منظور تاسیس شد و خسروشاهی از سوی رهبر انقلاب به ریاست این بنیاد برگزیده شد. او بلافاصله از دولت مجوز مصادره منازل مسکونی خالی از سکنه را درخواست کرد. کارگزاران او طرح شناسایی خانه به خانه را آغاز کردند و ۲۰۰۰۰۰ خانه را به همین منظور شناسایی کردند (Kiafar, 1992:236).

در ادامه این اقدامات بود که شورای انقلاب در سال ۱۳۵۸ قوانینی را برای ابطال مالکیت اراضی موات شهری تصویب کرد. این اقدام شورای انقلاب را مجلس در سال ۱۳۶۰ تکمیل کرد. در مردادماه این سال مجلس لایحه قانون اراضی شهری را تصویب کرد که مشتمل بر ۱۵ ماده و ۱۴ تبصره بود. این قانون، اراضی بایر و موات را شامل می‌شد و در مناطق شهری بیشتر به قطعاتی مربوط می‌گردید که برای مقاصد سفته‌بازی بدون استفاده نگهداری می‌شدند. بر اساس این قانون میزان اراضی بدون استفاده شهری محدود می‌شد و مالکیت مازاد بر آن را فسخ می‌گردید. در ماده هفت این قانون تصریح شده بود:

مالکان اراضی بایر شهری می‌توانند طبق ضوابط وزارت مسکن و شهرسازی در سراسر کشور فقط زمین را به مساحت کمتر از دوبرابر بالاترین حد نصاب تفکیکی مناطق مسکونی در شهر محل وقوع زمین حداکثر تا ۱۰۰۰ مترمربع عمران و احیاء نمایند یا به دولت بفروشند... زاید بر این میزان قابل واگذاری نیست مگر به دولت و با تقویم دولت. (مدنی، ۱۳۳۶: ۱۹۰)

این اقدام مجلس هرچند با مخالفت شورای نگهبان مواجه شد، اما در نهایت با دخالت ولی فقیه به نفع مجلس اجرایی شد. اقداماتی از این نوع در محدوده زمانی محدود، قیمت زمین را در مناطق شهری بسیار کاهش داد و براساس یک نظر آن را به صفر نزدیک کرد (احمدی امویی، ۱۳۸۳: ۳۳).

دومین لایحه بازتوزیعی، لایحه اصلاحات ارضی بود. این لایحه هم از چند لحاظ حائز اهمیت بود. اولاً گرچه دولت پهلوی اصلاحات ارضی تقریباً گسترده‌ای را در دهه ۱۳۴۰ انجام داده بود، اما توزیع زمین در ایران همچنان نامتقارن باقی مانده بود و بین ۷۰۰ هزار تا ۱۴۰۰۰۰۰ نفر اصلاً زمینی دریافت نکرده بودند (فوران، ۱۳۷۸: ۴۷۶). ثانیاً اقدام رادیکال دهقانان در تصرف اراضی مالکان، دولت را مجبور به دخالت و حل این معضل کرد.

برهمن اساس بود که ابتدا دولت در شهریور ماه ۱۳۵۸ لایحه‌ای را در این خصوص تقدیم شورای انقلاب کرد. این لایحه ماهیت بازتوزیعی چندانی نداشت و تنها خواهان توزیع اراضی بایر و اراضی کشاورزی متعلق به خاندان پهلوی و وابستگان آن بود که پیشتر براساس دستور شورای انقلاب مصادره شده بودند (Ashraf, 1990:306). زمانی که این لایحه به شورای انقلاب آمد ماهیت بازتوزیعی رادیکال‌تری به آن داده شد. این لایحه خواهان توزیع اراضی در میان دهقانان می‌شد. اما

لایحه مزبور با مخالفت گسترده زمینداران و به ویژه برخی از روحانیون پرنفوذ مواجه شد که آن را غیراسلامی می‌دانستند (Rahnema and etal, 1990:247). شورای انقلاب در لایحه تجدیدنظر کرد و امام یک کمیته سه نفره متشکل از آیت‌الله منتظری، بهشتی و مشکینی را مأمور بررسی اسلامی بودن یا نبودن لایحه کرد. کمیته این لایحه را غیراسلامی ندانست و بنابراین در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ در شورای انقلاب تصویب شد. این قانون خواهان توزیع زمین در میان دهقانان فقیر و بی‌زمین، دانش‌آموختگان رشته کشاورزی، کارمندان و دیگر افرادی می‌شد که تمایل به کشت اراضی کشاورزی داشتند. اراضی کشت و صنعت نیز در میان کشاورزان عضو اتحادیه‌های کشاورزی تقسیم می‌شدند (Bakhash, 1985:202).

برای اجرای این قانون هیأت‌های هفت نفری توزیع اراضی شکل گرفتند که متشکل از نمایندگان از دولت، نهادهای انقلابی، دادگاه‌های محلی و روستائیان بودند. با آغاز کار این هیئت‌ها، مخالفت زمینداران و برخی روحانیون بلند پایه آغاز شد. آیت‌الله قمی در نامه‌ای به بنی‌صدر اجرای این قانون را نقض آشکار قوانین اسلامی دانست (Rahnema and etal, 1990:248). آیت‌الله گلپایگانی و روحانی نیز همین موضع را اتخاذ کردند (ibid, 248). همزمان شورای نگهبان هم این قانون را رد کرد و رهبر انقلاب در این وضعیت دستور توقف کار هیأت‌ها را صادر کرد. ایشان حل این موضوع و سایر موضوعات مربوط به مالکیت را به مجلس واگذار نمودند (ibid, 248).

بر همین اساس بود که مجلس در سال ۱۳۶۱ بررسی لایحه اصلاحات ارضی جدیدی را در دستور کار خود قرارداد و در همان سال آن را تصویب کرد. این لایحه بندهای چهار گانه ای داشت که به نحوه و نوع اراضی واگذاری اشاره می‌کرد (parvin and Taghavi, 1988: 173-82). شورای نگهبان این لایحه را به دلیل غیراسلامی بودن رد کرد. مجلس در این لایحه تجدیدنظر کرد و در سال ۱۳۶۲ باردیگر آن را به شورای نگهبان فرستاد و آن شورا باز آن را رد کرد. چالش‌های میان شورای نگهبان با مجلس باعث شد تا مجلس تعدیل‌های اساسی را در این لایحه منظور نماید. پس از گذشت سه سال، سرانجام مجلس در آبان ۱۳۶۵ پس از یک هفته بحث، لایحه اصلاحات ارضی نیم‌بندی را تصویب کرد. براساس این لایحه مالکیت اراضی که از سال ۱۳۵۹ در دست کشاورزان غیرمالک بود به آنها منتقل می‌شد مشروط به اینکه آنها کشاورزان فقیر یا فاقد زمین باشند، منبع درآمدی به جزء کشاورزی نداشته باشند و در محل ساکن باشند. همچنین براساس این لایحه به مالکان خلع‌ید شده نیازمند اجازه داده می‌شد تا سه برابر آنچه برای برآورده کردن نیاز یک خانوار محل سکونتشان کافی بود زمین در اختیار داشته باشند. در صورت نبودن زمین در محل سکونت به مالکان خلع‌ید شده در جای دیگر زمین واگذار می‌شد. همین‌طور به مالکان خلع‌ید شده در ازای اراضی از دست رفته بهایی در نظر گرفته می‌شد که پس از کسر دیون مذهبی به آنها پرداخت می‌شد (روزنامه رسمی جمهوری اسلامی، آبان ۱۳۶۵). براساس این لایحه در حدود ۷۰۰ تا ۷۵۰

هزار هکتار زمین میان ۱۲۰ هزار نفر زارع توزیع شد (Bakhash, 1989: 189) که تنها حدود ۵ درصد از کل ۱۵ میلیون هکتار اراضی زراعی در ایران را شامل می‌شد (Schirazi, 1987: 81).

موضوع بعدی، لایحه انحصار تجارت خارجی بود. در سال ۱۳۵۹ طرحی از سوی بیست نماینده تهیه و در مهرماه همان سال به تصویب رسید. این طرح دولت را مکلف می‌کرد تا ظرف دو ماه از تصویب این قانون، مطالعه و بررسی‌های لازم را برای دولتی کردن تجارت خارجی بعمل آورد و آن را به مجلس ارائه کند (مدنی، ۱۳۶۶: ۱۸۸). بر همین اساس دولت رجایی لایحه دولتی کردن تجارت خارجی را تقدیم مجلس کرد که براساس آن دولت ظرف مدت چهار سال تجارت خارجی را تحت کنترل خود می‌گرفت (Moaddel, 1991: 32). گرچه مجلس قبلاً کلیات این طرح را تصویب کرده بود، اما کار روی مواد و تبصره‌های آن بیش از ۱۹ ماه به طول کشید و پس از بحث‌های طولانی در درون و بیرون مجلس سرانجام در اردیبهشت ۱۳۶۱ و در قالب ۴۸ ماده و ۲۳ تبصره با اکثریت قاطع در مجلس به تصویب رسید (روزنامه رسمی جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۲/۱۶). آنگونه نهادنیدان معاون وقت وزیر بازرگانی ادعا می‌کرد هدف از ارائه این لایحه حرکت تجارت خارجی از شکل خصوصی آن به شکل دولتی بود (همان، ۱۳۶۰/۲/۱۶). اساس این لایحه در مواد ۴ و ۶ آن خلاصه می‌شد. براساس ماده ۴ دولت انحصار واردات کالاهای خارجی و براساس ماده ۶ دولت انحصار صادرات کالاهای صادراتی را بر عهده می‌گرفت. این لایحه همچنین کار توزیع کالاهای وارداتی را نیز به وزارت بازرگانی محول می‌کرد. به این ترتیب دولت به یک بنگاه اقتصادی انحصاری و بزرگ تبدیل می‌شد که سایر بنگاه‌ها می‌بایست کلیه صادرات خود را به آن می‌فروختند و کلیه کالاهای مورد نیاز خود را از آن می‌خریدند. قیمت کالاهای صادراتی و وارداتی را نیز دولت مشخص می‌ساخت. علاوه بر این دولت خود کار توزیع کالاهای وارداتی را نیز برعهده می‌گرفت (همان، ۱۳۶۰/۲/۱۶). این لایحه هم از سوی شورای نگهبان رد شد و علیرغم برخی اصلاحات در مجلس بایگانی شد.

اقدام باز توزیعی بعدی لایحه تامین و توزیع کالا بود. این لایحه زمانی در مجلس به تصویب رسید که تأثیرات اقتصاد جنگی در کشور چهره نموده بود. احتکار کالاهای اساسی از سوی برخی از تجار، خشم مقامات سیاسی را برانگیخته بود و بازار سیاه کالاهای اساسی امری رایج شده بود. همچنین نقش عوامل توزیعی خارج از مکانیزم بازار که در ماه‌های قبل از انقلاب از طریق مساجد انجام می‌شد و تداوم کار آنها در قالب تعاونی‌های مصرف اسلامی، در جلب توده‌ها موثر افتاده بود. چنانکه براساس یک بررسی، پس از انقلاب در تهران ۴۶۰ تعاونی‌هایی از این دست ایجاد شد و تعداد آنها تا سال ۱۳۶۱ در کل کشور به ۱۲۳۸۷ تعاونی رسید. این تعاونی‌های مصرف، تا سال ۱۳۶۱ در حدود ۶/۵ میلیون عضو داشتند (Moaddel, 1991: 325). علاوه بر این، کمیته بسیج اقتصادی



در اوایل سال ۱۳۵۹ تشکیل شده بود و کار توزیع کالاهایی اساسی مانند شکر، گوشت، روغن، برنج، لباس و نیز سوخت را براساس نظام سهمیه‌بندی انجام می‌داد. همانطور که مخبر کمیسیون اقتصادی مجلس باور داشت هدف از ارائه این لایحه سر و سامان دادن به امر توزیع کالا در جامعه بود که از مدت‌ها قبل در اثر الزامات اقتصاد جنگی آغاز شده بود (روزنامه رسمی جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۱/۲۰). گرچه این لایحه به مجلس اول ارائه شد، اما پایان عمر آن مجلس امکان بررسی و تصویب این لایحه را فراهم نساخت و کار بر روی آن به مجلس دوم محول شد. براساس این لایحه، نقش توزیعی دولت عملاً قانونمند می‌شد و تا حدودی نیز گسترش می‌یافت. مجلس در فروردین سال ۱۳۶۴ این لایحه را تصویب کرد. براساس بند یک ماده سه این لایحه، دولت نقش تعیین کننده در طبقه‌بندی کالاها می‌یافت. براساس بند یک و سه ماده پنج، دولت همچنین انحصار توزیع برخی از کالاها را به دست می‌آورد و نیز براساس بند ۵ ماده سه، این دولت بود که دستگاه‌های مسئول توزیع را مشخص می‌ساخت. همچنین براساس بند ۵ ماده یک، دولت برای جلوگیری از سودجویی واسطه‌ها حداکثر دو واسطه را میان تولید و توزیع و آنهم در مورد کالاهایی که نیاز به چنین واسطه‌هایی داشتند مجاز می‌دانست. ذخیره‌سازی کالا و قیمت‌گذاری آنها از دیگر مواد این لایحه بودند (همان، فروردین، ۱۳۶۴). به طور کلی روح حاکم بر ده ماده و ده تبصره این لایحه افزایش اختیارات بازتوزیعی دولت و امکان توزیع کالا و خدمات از طریق مجاری غیرسستی بود.

اقدام بازتوزیعی دیگر مربوط به لایحه اسلامی کار بود. دولت پهلوی در دهه ۱۳۴۰ تا سال‌های منتهی به انقلاب سال ۵۷، گام‌هایی را برای جلب نظر طبقه کارگر برداشت. براساس اصل ۶ انقلاب سفید، کارگران در سود کارخانه‌ها شریک می‌شدند. همچنین براساس اصل ۱۳ همین انقلاب، کارگران این امکان را می‌یافتند تا در سهام کارخانه‌ها شریک شوند. با تمام این اقدامات رژیم پهلوی نتوانست پایگاه اجتماعی استواری را در میان کارگران ایجاد کند. چنانکه یکی از دلایل تسهیل فروپاشی رژیم پهلوی اعتصاب کارگران صنعت نفت بود. اما پس از انقلاب موضوعات کارگری مورد توجه رهبر انقلاب قرار گرفت. چنانکه ایشان بارها بر نقش کارگران به ویژه بر نقش خاص اعتصاب کارگران در وقوع انقلاب سال ۵۷ و نقش ویژه آنها در تداوم انقلاب اشاره کردند (در جستجوی راه امام از کلام امام ۱۳۶۱:۱۳۲). ایشان تأکید می‌کردند که در حکومت اسلامی دیگر به آنها اجحاف نخواهد شد و این که دیر یا زود تمامی حقوق عقب‌مانده کارگران در سراسر ایران پرداخت خواهد شد (همان ۱۷۴). مزید بر این‌ها، آنومی سیاسی پس از انقلاب، بر نقش خاص کارگران در مناسبات اقتصادی افزود. در شرایطی که در اثر وقوع انقلاب اکثر صاحبان کارخانه‌های بزرگ از کشور گریخته بودند و بوروکراسی اداری قادر به اعمال مدیریت کارخانه‌ها از "بالا" نبود، کارگران خود اقدام به تشکیل شوراهای کارگری کردند و نوعی مدیریت از "پایین" را اعمال می‌کردند. این اقدام شوراهای کارگری، فراتر از وظایف اتحادیه‌های کارگری بود و حتی دخالت در

فرایند تولید را نیز شامل می‌شد. آنها نه تنها به موضوعاتی مانند دستمزد و شرایط کار بلکه به موضوعاتی مانند تولید، قیمت گذاری، کسب درآمد و حتی سرمایه‌گذاری نیز می‌پرداختند (Bayat, 1988: 41-55). پس از سقوط دولت موقت، شوراهای کارگری مستقل جای خود را به تدریج به شوراهای اسلامی کار دادند که زیر نظر دولت قرار داشتند. دوران اوج قدرت شوراهای کارگری به سرآمد و توکلی وزیر کار دولت رجایی، اعلام کرد که رابطه میان کارگر و کارفرما یک رابطه اساساً فردی و شخصی است (moaddel, 1991: 327). گرچه کشمکش میان کارگران و توکلی سرانجام به عزل او منتهی شد، اما دستاورد خاصی برای کارگران به همراه نداشت. در سال‌های اولیه انقلاب به جزء افزایش صوری حداقل دستمزد، اقدام خاصی به نفع کارگران صورت نگرفت. دولت یک بار در سال اول انقلاب حداقل دستمزد را از ۲۱۰ ریال به ۵۶۷ ریال و بار دیگر در سال دوم انقلاب آن را تا ۵۲ درصد دیگر افزایش داد (behdad, 1989: 323). اما این افزایش حداقل دستمزد که از سوی دولت صورت می‌گرفت، عملاً واکنش انفعالی به افزایش حداقل دستمزد در بازار بود (ibid, 332). بنابراین می‌توان گفت که موضوعات کارگری در متن حوادث پس از انقلاب تا حد زیادی کمرنگ شدند. تدوین قانون کار تا سال ۱۳۶۶ به تعویق افتاد. گرچه مجلس پیش از آن قوانینی پراکنده مانند طرح معافیت از پرداخت سهم بیمه کارفرمایی برای کارگاه‌های کمتر از پنج نفر را در سال ۱۳۶۱ و طرح تشکیل شوراهای اسلامی کار را در سال ۱۳۶۳ تصویب کرده بود، اما این طرح و لوایح مربوط به مسائل فرعی کارگری می‌شدند.

تدوین قانون کار اسلامی را مجلس در سال ۱۳۶۶ آغاز کرد و در آبان همان سال لایحه‌ای را مشتمل بر ۲۰۰ ماده به تصویب رسانید. کاربررسی این لایحه از مهرماه سال ۱۳۶۶ آغاز شد و بررسی آن ۴۵ روز به طول کشید. مخبر کمیسیون اجتماعی مجلس این لایحه را عمده‌ترین لایحه مجلس دوم نامید و تاکید کرد که آماده کردن این لایحه دو سال زمان برده است (روزنامه رسمی جمهوری اسلامی، ۶۷/۵/۹). دولت که سال‌ها در مباحث کارگری و کارفرمایی عملاً دخالت نکرده بود، با ارائه این لایحه نشان داد که در صدد انجام برخی از کارویژه‌های یک دولت کورپوراتیستی است. با ارائه این لایحه، دولت عملاً به یک طرف سوم در چانه‌زنی میان کارگر و کارفرما تبدیل شد و نقش یک عامل واسطه را برعهده گرفت. این لایحه تقریباً منافع معمول و رایج کارگران را منعکس می‌ساخت و لاجرم الزاماتی را بر کارفرمایان تحمیل می‌کرد. تعیین حداقل دستمزد، تعیین حداکثر ساعت کار، تعیین میزان مزایای کارگری، شرایط کاری سخت و زیان‌آور، قراردادهای کاری زمان دار، حق مأموریت و اضافه‌کاری، کار کودکان، کار زنان، رفاه، بهداشت و آموزش کارگران از جمله مهمترین موضوعاتی بود که در این لایحه آمده بود. تمامی این موضوعات عمدتاً به مسایل و منافع

کارگری مربوط می‌شد و بنابراین تعهداتی را بر کارفرمایان بار می‌کرد. از این منظر، لایحه کار تا حد زیادی ماهیت بازتوزیعی برای کارگران داشت.

در یک جمع‌بندی کلی و تا آنجا که به اقدامات بازتوزیعی دولت در دهه اول انقلاب مربوط می‌شود می‌توان گفت که این دولت نیز خصلت‌های عمومی آندسته از دولت‌های انقلابی را نشان می‌دهد که تا حدی هانا آرنت و به یک معنای خاص یعنی وجه کارکردی و بازتوزیعی کلبرن بر آن متمرکز بودند. چنانکه گفتیم به زعم هانا آرنت در تکوین تمامی انقلاب‌هایی که از سال ۱۷۸۹ تاکنون اتفاق افتاده اند موضوعات اجتماعی و وجود فقر یک عامل عمده بوده است. براساس استدلال‌ات او به همین دلیل، دولت‌هایی که پس از این انقلاب‌ها روی کار آمده‌اند با یک فاصله زمانی به موضوعات اجتماعی و مقابله سیاسی با فقر پرداخته‌اند. آرنت انقلابها را تلویحاً به دو مرحله سیاسی و اجتماعی تقسیم‌بندی می‌کند. مرحله سیاسی مرحله ای است که انقلابیون لیبرال قدرت را به دست می‌گیرند و بیشتر به موضوعات سیاسی و حقوق فردی می‌پردازند اما از موضوعات اجتماعی من جمله فقر توده‌ها غافل می‌مانند. اما از آنجا که عامل فقر در تکوین این انقلاب‌ها موثر بوده است این بی‌توجهی لیبرال‌ها راه را برای ظهور طیف رادیکالی فراهم می‌کند که داعیه حل سیاسی مشکلات اقتصادی من جمله فقر توده‌ها را دارند. بنابراین رادیکال‌ها را باید حاملان مرحله اجتماعی انقلاب و کارگزاران اقدامات باز توزیعی آن محسوب کرد. بر همین اساس می‌توان گفت دولت در ایران دهه اول انقلاب و آن طور که آرنت در مرحله اجتماعی انقلاب‌ها بحث می‌کند تلاش کرد با اجرای سیاست‌های باز توزیعی آندسته از سیاست‌های اجتماعی را محقق سازد که به لحاظ نظری می‌بایست به منظور کاهش فقر و به سود طبقات فرودست عمل می‌کردند. بنابراین از این حیث، اجرای سیاست‌های باز توزیعی در ایران دهه اول انقلاب وجوه ساختارگرایانه قابل توجهی داشت که از ماهیت انقلابی دولت مجری این سیاستها نشأت می‌گرفت. این که مصادیق این الزامات ساختاری کدامند موضوع بحث تفصیلی است که در جای دیگری به آن پرداخته شده است. به جای آن بحث اصلی مقاله این است که اگر بر اساس استدلال‌ات نظری پیش گفته بپذیریم که حرکت دولت انقلابی به سمت سیاست‌های بازتوزیعی را می‌توان از منظر ماهیت انقلابی آن هم بحث کرد در مرحله بعد این سوال مطرح است که دخالت دولت در اقتصاد از طریق اجرای سیاست‌های بازتوزیعی متقابلاً می‌تواند چه تاثیری بر ساخت و ماهیت دولت مجری این سیاست‌ها داشته باشد. مقاله در مباحث بعدی نشان می‌دهد که اجرای این سیاست‌ها بر ساخت دولت در ایران پس از انقلاب تاثیر گذاشته، حداقل به دو شیوه یعنی برانگیختن جدال‌های درون نخبه ای و منازعه ای کردن، آن را غیر یکپارچه ساخته است.

## ۲-۱- مباحث نظری پیرامون دولت غیریکپارچه

مبحث تئوریک تعابیر یکپارچه و غیریکپارچه از دولت به مارکس برمی‌گردد. در تعبیر اول که تعبیر اصلی در آثار مارکس و انگلس است ماهیت عمومی قدرت دولت نفی می‌شود و دولت اساساً کمیته اجرایی بورژوازی در نظر گرفته می‌شود. در این تعبیر، دولت ابزار سلطه طبقاتی بورژوازی بر پرولتاریا است و در نتیجه در خدمت منافع اقتصادی آن طبقه قرار می‌گیرد. این تعبیر که به تعبیر ابزار انگارانه دولت در مباحث مارکسیستی معروف است بیشتر در آثار دهه ۱۸۴۰ مانند «مانیفست حزب کمونیست» وجود دارد. از آنجا که در این تعبیر، دولت ابزار یک طبقه برای اعمال و تداوم سلطه بر یک طبقه دیگر است، اساساً یک ساخت یکپارچه طبقاتی دارد. اما تعبیر دوم که اغلب در آثار اولیه مارکس مانند «نقد فلسفه حق هگل» و «هجدهم برومر لوئی بناپارت» یافت می‌شود ساخت دولت لزوماً و مستقیماً به منافع و علایق مادی طبقه بالا محدود نمی‌شود. در این جا دولت به جای آن که ابزار سلطه طبقاتی باشد، عامل تعادل طبقاتی است. این تعبیر از دولت بعدها به تعبیر «استقلال نسبی دولت» در آثار مارکس معروف شد. از این منظر و از آنجا که دولت نه تنها ابزار سلطه طبقاتی یک طبقه بر طبقه دیگر نیست بلکه برآیندی از منافع چند طبقه است، بنابراین می‌توان از آن به دولت غیریکپارچه تعبیر کرد.

اما بخشی از مباحث غیرمارکسیستی این تعابیر دوگانه از دولت به بحث دولت توسعه‌گرا مربوط می‌شود. اصطلاح دولت توسعه‌گرا به جانسون برمی‌گردد که آن را به طور خاص درباره دولت ژاپن پس از جنگ جهانی دوم به کار برد. او نخست دولت‌های توسعه‌گرا را در قالب دولت‌های برنامه‌های عقلایی صورت‌بندی مفهومی کرد و با این کار این نوع دولت را در برابر دولت‌های برنامه‌های ایدئولوژیک قرارداد که در کشورهای سوسیالیستی دارای اقتصاد دستوری متمرکز وجود داشتند. در گونه اخیر، سیاست‌های توسعه‌ای دولت اساساً ماهیتی ایدئولوژیک داشتند و برخوردکفایی اقتصادی بیش از رقابت در اقتصاد جهانی تاکید می‌کردند. تفاوت عمده دولت‌های توسعه‌گرا با دولت‌های نظارتی لیبرال دموکراسی و سوسیال دموکراسی نیز این بود که آنها تنها بستر لازم را برای فعالیت بخش خصوصی فراهم نمی‌ساختند، بلکه رویکردهای مداخله‌گرانه تری داشتند و علاوه بر فراهم ساختن زمینه برای بخش خصوصی، اهداف سیاسی و اقتصادی مشخصی را نیز برای آن بخش تعیین می‌کردند (Alizadeh, 2000:16). علاوه بر این، دولت‌های توسعه‌گرا دارای ویژگی‌های سیاسی خاصی نیز هستند. از این بعد و تا آنجا که به استدلالات جانسون، ایوانس (Evans 1989:561-87) و ایت (Wihte 1992:97-126) و لفت‌ویچ (لفت‌ویچ، ۱۳۷۸:۳۹۹) برمی‌گردد خصلت اصلی دولت توسعه‌گرا را می‌توان به لحاظ سیاسی استقلال بالای آن از طبقات و گروه‌های منافع دانست. در این جا اساس استدلال این است که دولت توسعه‌گرا باید قادر باشد تا تعهد خود را به طبقات موجود به حداقل برساند و از هرگونه سیاسی کردن جدال درون نخبه‌ای بر

سر موضوعات اقتصادی پرهیز نماید. بنا براین ویژگی عمده سیاسی این دولت استقلال آن از طبقات و گروههای همسود و ویژگی اقتصادی عمده آن هم اجماع نظر بر سر یک سیاست اقتصادی مشخص است. به این معنا یکپارچه بودن این دولت می تواند به دو دلیل اساسی باشد. اولاً چون این دولت مستقل از طبقات است فارغ از منازعات ساخت اجتماعی عمل کرده و این منازعات را از ساخت اجتماعی به ساخت سیاسی منتقل نمی کند. بنابراین این دولت به عرصه منازعه طبقاتی تبدیل نشده و در نتیجه ساخت یکپارچه خود را حفظ می کند. ثانیاً میان نخبگان سیاسی پیرامون اتخاذ شیوه مشخص توسعه اقتصادی اجماع نظر وجود دارد و بنابراین کشمکش درون نخبه‌ای پیرامون شیوه صحیح دستیابی به توسعه اقتصادی در ساخت سیاسی شکل نمی گیرد. مباحث مربوط به دولت غیریکپارچه جدیدتر است. در حالی که مباحث دولت یکپارچه در معنای غیرمارکسیستی آن در ذیل مباحث دولت توسعه‌گرا بحث شده است، تعبیر غیریکپارچه از دولت کمی پیچیده‌تر است. تعبیر غیریکپارچه از دولت خود اساساً معطوف به دو استدلال مهم است. در استدلال اول بحث این است که دولت و جامعه دو سازه ذهنی و نه عینی و واقعی هستند. جدیدترین چنین تبیینی به لاکلائو و موفه و میچل برمی گردد (Mitchel, 1991: 80-1 & Laclau & Mofe, 1985: 254). به طور کلی اساس استدلالات اول این است که دولت سازه‌ای ذهنی است و لاجرم تعیینی بعنوان موجودیتی واحد و یکپارچه ندارد. استدلالات دوم در تعبیر غیریکپارچه هم از مباحث نئومارکسیستی و هم از تفسیر سازه ذهنی دولت فاصله می گیرد. بخشی از استدلال در این تعبیر، تبیین این حقیقت به ظاهر بدیهی است که دولت شامل مجموعه‌ای از نهادها و رویه‌های مختلف است که بر مبنای منفعت واحدی عمل نمی کنند، بلکه براساس منطق و پویای متمایزی عمل می کنند که برخی از آنها با هم سازگار و برخی دیگر کاملاً متناقض و نامسجم هستند (اوئن، ۱۳۸۳: ۳۰۱) و به عبارتی دولت به عنوان عرصه‌ای برای کنش ناهماهنگ نیروهای سیاسی و اجتماعی تعیین می یابد.

اما تعبیری که مقاله از دولت غیریکپارچه دارد تا حدی تلفیقی است و بیشتر در تقابل با تعبیر دولت توسعه‌گرا مطرح می شود. بر این اساس این تعبیر، دولت غیریکپارچه اولاً دولتی است که ابزار اعمال سلطه یک طبقه همگون بر سایر طبقات اجتماعی نیست. ثانیاً به واسطه همین ویژگی و دیگر دلایل کارکردی مورد بحث مقاله، این دولت نه تنها مستقل و فارغ از منازعات طبقاتی که در ساخت اجتماعی در جریان است عمل نمی کند، بلکه خود کارگزار و عرصه وقوع این منازعات است و در نتیجه ساختاری منازعه‌ای و نامسجم دارد. ثالثاً این دولت بر سر اتخاذ یک استراتژی واحد اقتصادی کشمکش‌های درون نخبه‌ای قابل توجهی را تجربه می کند و لاجرم به عرصه‌ای برای کنش‌های ناهماهنگ نیروهای سیاسی و اجتماعی تبدیل می شود.

## ۲-۲ دولت غیر یکپارچه در ایران پس از انقلاب

تا آنجا که به ساخت دولت در ایران پس از انقلاب مربوط می‌شود، استدلال مقاله این است که این ساخت غیریکپارچه بوده است. تعبیر غیریکپارچه برای این دولت به دو دلیل به کار می‌رود. نخست آن که بر اثر جدال‌ها و کشمکش‌های درون نخبه‌ای در این دولت، اجماع‌نظر عمومی درباره اتخاذ یک سیاست اقتصادی واحد همانند دولت‌های توسعه‌گرای یکپارچه وجود نداشته است. چنانکه بحث خواهیم کرد دلیل اصلی سر برآوردن این جدال‌های درون نخبه‌ای، تفاسیر هرمنوتیک گونه از علم پوزیتیویستی اقتصاد بر سر گستره سیاست‌های بازتوزیعی بوده است. دلیل دوم به این موضوع مربوط است که دولت در دهه اول انقلاب مستقل از طبقات و فارغ از منازعات طبقاتی میان آنها عمل نکرده است. در این جا بحث این است که اجرای سیاست‌های بازتوزیعی دولت همانند یک تسمه نقاله منازعه طبقاتی را از ساخت اجتماعی به ساخت سیاسی منتقل نمود و بدین سان در وهله اول آن ساخت را به کارگزار منازعه طبقاتی و در وهله بعد به عرصه آن منازعه تبدیل کرد. پیامد این وضعیت منازعه‌ای شدن ساخت سیاسی، ایجاد انشقاق در آن ساخت و نهایتاً تکوین نوع غیر یکپارچه دولت در ایران پس از انقلاب بود.

## ۲-۳ - سیاست‌های باز توزیعی، جدال‌های هرمنوتیک و پیدایش دولت غیر یکپارچه

### در ایران

بحث اصلی مقاله در این بخش این است که جدال‌های هرمنوتیک بر سر گستره و نحوی اجرای سیاست‌های باز توزیعی در حوزه اقتصادی، نقش عمده‌ای در پیدایش دولت غیریکپارچه در ایران پس از انقلاب داشته است. تا آنجا که به موضوعات اقتصادی مربوط می‌شود باید گفت که علم اقتصاد اسلامی سابقه نظری چندانی ندارد. نخستین تلاش نظامند در این حوزه به سید محمد باقر صدر برمی‌گردد. او در سال ۱۳۰۷ در عراق متولد شد و در سال ۱۳۵۸ در همانجا اعدام شد. صدر در کتاب «اقتصاد ما» که در سال ۱۳۳۹ از زبان عربی به فارسی ترجمه شد، به آموزه‌های اقتصادی اسلام پرداخت. او در آن کتاب مارکسیسم و به میزان کمتری سرمایه‌داری را تقبیح کرد. صدر در آن کتاب تلویحاً پذیرفت که در اسلام علم اقتصاد وجود ندارد و کار اسلام کشف پدیده‌های اقتصادی و عوامل آنها نیست. با این وجود، او تاکید کرد که باید براساس آموزه‌های اقتصادی اسلام، دانشکده‌های اقتصاد و نظام اقتصادی را شکل داد (صدر، ۱۳۵۰). تلاش دیگر از سوی آیت‌الله طالقانی صورت گرفت. او در کتاب مالکیت و اسلام اساساً در پی تبیین چهارچوب کلی برای اقتصاد اسلامی برآمد. فطری بودن مالکیت، نسبی بودن مالکیت و تحدید آن، حدود دخالت دولت، زکات، خمس، خرج، جزیه و کفارات از مهم‌ترین مباحثی بودند که در این کتاب مطرح

شدند. جهت‌گیری کلی کتاب او معطوف به رابطه خرده بورژوازی تجاری، طبقات فرودست و دولت بود (طالقانی، ۱۳۳۲). علی شریعتی دیگر ایدئولوگ اقتصاد اسلامی است. چهارچوب دیدگاه‌های شریعتی به نوعی سوسیالیسم اسلامی نزدیک می‌شد. او منتقد نظام سرمایه‌داری و ارزش‌های حاکم بر آن بود. شریعتی مالکیت فردی را اصطلاحی مربوط به حقوق روم می‌دانست و برای آن در حقوق اسلامی جایگاهی متصور نبود. او در پی ایجاد یک جامعه عاری از تضادهای طبقاتی بود و نمونه‌های آن را دوره چهار ساله خلافت امام نخست شیعیان می‌دانست. او سوسیالیسم را نه یک سیستم توزیع اقتصادی بلکه نوعی فلسفه زندگی می‌دید و به آن علاقمند بود. شریعتی با فقه سنتی مانوس نبود و احکامی مانند مبادله، مزارعه، اجاره، ربا، زکات، خمس، معاملات و مکاسبات را اشکال سنتی اقتصاد اسلامی می‌دید که فقه اسلامی خود را در آن محبوس ساخته بود (شریعتی ۱۳۷۸). بنی‌صدر نیز در کتاب «اقتصاد توحیدی» که در سال ۱۳۵۶ و در خارج از کشور منتشر کرد در پی تبیین چهارچوب‌های کلی آن اقتصاد برآمد. اقتصاد توحیدی او اساساً کتابی با جهت‌گیری طبقاتی تعدیل یافته شریعتی و طالقانی بود (بنی‌صدر، ۱۳۵۷). مباحث آیت‌الله مطهری و تا حدودی بهشتی نیز در برخی موارد صبغه اقتصادی به خود می‌گرفت. مباحث آیت‌الله مطهری در موضوعات اقتصادی عمدتاً در تقابل با ایده شریعتی در خصوص ناکارآمدی فقه سنتی در موضوعات اقتصادی مطرح شدند. رویکرد مطهری برخلاف شریعتی تا حد زیادی از سوسیالیسم فاصله می‌گرفت و به رویکرد بازار نزدیک‌تر می‌شود. اما، بی‌شک بزرگترین تئوریسین ایدئولوژیک انقلاب ۵۷، بنیانگذار آن انقلاب بود. گرچه مباحث ایشان بیشتر صبغه ایدئولوژیک و سیاسی تا اقتصادی داشتند با این وجود ایشان هم در کتاب کشف‌الاسرار و هم در کتاب ولایت فقیه خطوط کلی یک اقتصاد اسلامی را ترسیم نمودند. بنیانگذار فقیه انقلاب در کتاب نخست، بیشتر بر موضوع مالکیت خصوصی در اسلام و همین‌طور حدود مشروع آن تاکید کردند. در کتاب کشف‌الاسرار نیز موضوع مالکیت خصوصی و تکالیف و حقوق اقتصادی حکومت اسلامی بحث می‌شدند.

اما آموزه‌های اقتصاد اسلامی که قبل از انقلاب پدید آمدند، به دو علت به ساخت سیاسی در مقام عامل سیاست‌گذاری اقتصادی راه نیافتند. اساساً آن دسته از عقاید اقتصاد اسلامی که از سوی غیرمجتهدین مانند شریعتی و بنی‌صدر تبیین شده بودند در ساختار فقه‌ای حکومت پس از انقلاب محفلی برای بروز نداشتند. عقاید اقتصادی اسلامی که از سوی مجتهدینی مانند امام، آیت‌الله طالقانی و صدر مطرح شده بودند چهارچوب‌های کلی و نه جزئی اقتصاد اسلامی را تبیین می‌کردند و همچنین فاقد تفسیری واحد از واقعیات اقتصادی بودند. تلاش آنها به یک معنا بیشتر بازخوانی و تفسیر مؤلف محور از اصول فقه‌های اسلام در حوزه اقتصاد بود. همچنین این تفاسیر آنها در نبود یک حکومت اسلامی بیشتر متن محور (Textual) و به مراتب کمتر زمینه محور (contextual) بودند. در نتیجه کار تفسیر متن (text) بر اساس زمینه (context) به پس از تشکیل حکومت اسلامی منتقل

شد. بنابراین می‌توان گفت که شکل‌گیری نظام اقتصاد اسلامی متأخر از شکل‌گیری نظام سیاسی آن بود.

پس از تشکیل حکومت اسلامی (context) یعنی زمینه شرایط برای تفسیر متن (text) از سوی مولفین (authors) فراهم شد. این وضعیت به ویژه پس از سال‌های ۱۳۵۹ و با کنار رفتن عناصر لیبرال و سکولار و تفوق نیروهای مذهبی تقویت شد. پس از یکنواخت شدن قدرت در ساخت سیاسی، زمینه برای تحقق ایده‌های اسلامی در دیگر حوزه‌ها فراهم آمد. چنانکه پس از اسلامی شدن ساخت سیاسی در اثر انقلاب و ساخت فرهنگی در اثر انقلاب فرهنگی، زمینه برای تحقق اقتصاد اسلامی هموار تر گردید. بنابراین از آموزه‌های اسلام برای اسلامی کردن اقتصاد کمک گرفته شد. اما تطبیق واقعیت عینی اقتصاد با آموزه‌های اسلامی به آسانی صورت نمی‌گرفت. دلیل اصلی به نوع نگاه به (text) و (context) مربوط می‌شد. چرا که تاکید کمتر یا بیشتر بر هر یک از این مولفه‌ها باعث پیدایش شکاف اساسی در ساخت سیاسی شد و آن را عملاً به دو شاخه تقسیم کرد. شاخه نخست که تاکید بیشتر به context داشت عملاً تلاش می‌کرد تا text را بر مبنای context تفسیر کند. این گروه را از لحاظ سیاسی و اجتماعی پوپولیست و به لحاظ فقه‌ای طرفداران فقه پوپا می‌نامیم. گروه دوم که تاکید بیشتر بر Text داشت و عملاً بر آن بود تا نقش context را در تفسیر Text به حداقل برساند. این گروه را به لحاظ سیاسی محافظه‌کاران و به لحاظ فقه‌ای طرفداران فقه سنتی می‌نامیم.

جدال میان این دو تفسیر، ساخت سیاسی در جمهوری اسلامی را غیریکپارچه کرد. گروه نخست که غالباً دولت، مجلس، ارگان‌ها و نهادهای انقلابی را در اختیار داشتند بیشتر حامی سیاست‌های مبتنی بر عدالت بازتوزیعی، دخالت گسترده‌تر دولت در اقتصاد، انحصار تجارت خارجی، ملی‌سازی و مصادره اموال بازماندگان رژیم سابق بودند. به‌طور کلی آنها خواهان تقویت سیاست‌های بازتوزیعی به نفع طبقات فرودست به ویژه تقسیم اراضی در حوزه شهری و روستایی بودند و بنابراین از سرعت گرفتن اقدامات بازتوزیعی حمایت می‌کردند. پایگاه اجتماعی آنها عمدتاً در میان طبقات فرودست و لایه‌های میانی روحانیونی قرار داشت که بعدها مجمع روحانیون مبارز را شکل دادند. آنها به لحاظ ایدئولوژیک به افکار شریعتی و تا حدودی طالقانی نزدیک بودند و جنبه‌های تساوی‌طلبانه فقه شیعی را نمایندگی می‌کردند. این طیف از برخی حمایت‌های رهبر فقید انقلاب هم بهره‌مند بود.

گروه دوم که از آنها تحت عنوان محافظه‌کار یا جناح راست یاد می‌شود حداقل تا نیمه دوم ۱۳۶۰ حضور کمرنگی در ساخت اجرایی کشور داشتند. این طیف عموماً از سوی خرده‌بورژوازی تجاری، زمینداران و برخی صاحبان صنایع و به ویژه رده‌های بالای روحانیون حمایت می‌شدند. آنها خواهان تحولات محدود در حوزه اقتصادی بودند، از حقوق مالکیت خصوصی جانبداری



می‌کردند، گستره ملی کردن را به صنایع بزرگ و آن دسته از صنایعی که صاحبان آنها از کشور فرار کرده بودند، محدود می‌کردند. طیف مزبور کنترل دولت بر اقتصاد را موقتی و تنها تا زمانی که شرایط برای فعالیت بخش خصوصی فراهم آید، مجاز می‌دانستند (Behdad, 1988: 112). مخالف ملی‌سازی‌ها و مصادره‌های گسترده بودند و از افزایش بیش از حد نقش دولت در اقتصاد انتقاد می‌کردند. مالکیت خصوصی در نزد آنها گسترده‌ی بیشتری داشت و اقدامات باز توزیعی چندان خوشایند آنان نبود. تقریباً تمامی مراجع تقلید به استثنای امام از این دیدگاه حمایت می‌کردند. عمده‌ترین محفل قدرت دولتی آنها شورای نگهبان بود. این شورا در واقع برآیند نهادی تفسیر ایدئولوژیک متن محور طیف راست یا محافظه‌کار بود و این تفسیر را به ساخت سیاسی مستقل می‌کرد. در آن سو دولت و مجلس برآیند نهادی تفسیر زمینه محور طیف چپ یا پوپولیست بود و این تفسیر را در ساخت سیاسی اجرا می‌کرد. انتقال این دو تفسیر به ساخت سیاسی و تعیین آن در جهت‌گیری‌های ناهماهنگ اقتصادی دولت، اساس تکوین دولت غیریکپارچه در دهه ۶۰ بود.

این تقابل خود را در بسیاری از اقدامات و لوایح اقتصادی نشان داد. به طور کلی می‌توان گفت از شش لایحه مهم توزیعی دولت بین سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۶ شورای نگهبان هر شش لایحه را رد کرد. رد لایحه اصلاحات ارضی، لایحه اراضی شهری، لایحه دولتی کردن تجارت خارجی، لایحه تهیه و توزیع کالا، لایحه اسلامی کار و لایحه ملی کردن صنایع از آن جمله بودند. آغاز این تقابل به اصلی‌ترین لایحه بازتوزیعی دولت مربوط می‌شد.

شورای نگهبان در سال ۱۳۵۹ لایحه اصلاحات ارضی که از سوی شورای انقلاب تصویب شده بود را به دلیل حرمت مالکیت خصوصی در اسلام مغایر شرع دانست و در کنار مخالفت زمین‌داران و دیگر روحانیون بلند پایه مانند آیت الله قمی، گلپایگانی و روحانی به صدور فرمان توقف کار هیأت‌های هفت نفره از سوی رهبر انقلاب کمک کرد. از آنجا که رهبر فقید انقلاب حل موضوع اصلاحات ارضی را به مجلس واگذار کرده بود، مجلس در سال ۱۳۶۱ لایحه اصلاحات ارضی را تصویب کرد که رویکردهای بازتوزیعی قوی داشت. اما بلافاصله شورای نگهبان آن را بنا به همان دلیل پیش گفته رد کرد (مدنی، ۱۳۶۶: ۲۷۴). اما مجلس بار دیگر بر لایحه تاکید کرد و شکل تعدیل شده آن را بار دیگر در سال ۱۳۶۲ تصویب و به شورای نگهبان ارسال کرد. اما شورای نگهبان برای سومین بار آن را رد کرد. در تمام موارد دلیل اصلی شورای نگهبان غیرشرعی بودن توزیع اراضی در میان کشاورزان با توجه به قاعده "الناس مسلطون علی اموالهم" و حرمت مالکیت خصوصی در اسلام بود (همان، ۸-۲۴۷). در یک جدال ۶ ساله سرانجام مجلس در آبان ۱۳۶۵ یک لایحه نیم بند اصلاحات ارضی را تصویب کرد که از رویکردهای بازتوزیعی اولیه فاصله داشت و یک راه حل بینابینی برای زمینداران و دهقانان محسوب می‌شد. شورای نگهبان سرانجام با این لایحه نیم بند و پس از سه بار تعدیل و اصلاح موافقت کرد (همان، ۲۷۸).

شورای نگهبان لایحه ملی کردن اراضی شهری را نیز رد کرد. اعضای شورای نگهبان در نامه مورخ ۱۳۶۰/۵/۲۹ به مجلس شورای اسلامی با استناد به آیات قرآن، حدیث و قاعده مسلمة " تسلیط " این لایحه را خلاف شرع تشخیص داد (همان، ۱۹۹). گرچه نمایندگان مجلس به این نظر شورای نگهبان توجهی نکردند و در نامه‌ای به رهبر فقید انقلاب مجوز مربوطه را برای تصویب قوانینی از این دست در قالب احکام ثانویه دریافت کردند، اما مجبور شدند تا در آذرماه ۱۳۶۰ با انجام تغییراتی و با اکثریت دوسوم آن را تصویب کنند. در چندین بار رفت و برگشت ۲۴ ماه از ماده ۱۰۰ لایحه تعدیل یا کنار گذاشته شد (Kiafar, 1992: 274). این لایحه که سرانجام با مساعدت امام به تصویب رسید با متن لایحه اول تا حد زیادی فاصله داشت (Ibid, 244).

شورای نگهبان لایحه دولتی کردن تجارت خارجی را نیز رد کرد. شورای نگهبان در نامه مورخ ۶۱/۳/۱۱ خود اعلام کرد که این لایحه هم خلاف شرع و هم مغایر با قانون اساسی است. ایراد اصلی شورای نگهبان در مجموع نسبت به کل مواردی بود که دولت را رأساً عامل مستقیم و انحصاری صادرات و واردات قرار می‌داد (مدنی، ۱۳۶۶: ۲۳۱). در بخش مغایرت با قانون اساسی، استدلال اصلی شورای نگهبان این بود که قانون اساسی امور اقتصادی را به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی واگذار کرده است و انحصار بخش دولتی در این زمینه مغایر با قانون اساسی است. در حوزه مغایرت با شرع، اساس استدلال بر آزادی داد و ستد مشروع در اسلام تاکید داشت و بنابراین اجبار به خرید و فروش با دولت را مغایر این اصل می‌دانست (کیهان، ۶۱/۹/۱۱). با توجه به رد اساس لایحه، مجلس ۲۳ ماه حالت انفعالی به خود گرفت و سرانجام در اردیبهشت ۱۳۶۳ لایحه‌ای را با اصلاحات تصویب و به شورای نگهبان فرستاد. مجلس در لایحه جدید دولت را موظف می‌ساخت تا میزان ارز تخصیصی برای واردات بخش دولتی، تعاونی و خصوصی را تعیین نماید. اما شورای نگهبان بار دیگر این لایحه را خلاف شرع و قانون اساسی دانست و در نامه‌ای به مجلس تصریح کرد که نظر شورای نگهبان در خصوص «عدم مشروعیت اداره انحصاری و مستقیم بازرگانی خارجی توسط دولت در غیر موارد ضروری» در اصلاحیه تامین نشده است (همان، ۲۳۲). مجلس برای بار دوم در لایحه تجدیدنظر اساسی کرد و حتی اسم لایحه را به لایحه «نحوه فعالیت در انجام بازرگانی خارجی» تغییر داد و آن را در خرداد ماه ۱۳۶۳ برای سومین بار به شورای نگهبان فرستاد. (همان، ۲۳۳). شورای نگهبان برای سومین بار لایحه را رد کرد و به مجلس بازپس فرستاد. این اقدام شورای نگهبان در شرایطی انجام می‌گرفت که براساس قانون ۱۹۳۰ و نیز مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی تجارت خارجی عملاً دولتی دانسته شده بود.

شورای نگهبان لایحه مرتبط دیگر یعنی لایحه تهیه و توزیع کالا را نیز رد کرد. این لایحه که در فروردین ۱۳۶۴ از سوی مجلس تصویب شد عملاً سعی در حذف واسطه‌ها و توزیع دولتی کالا و خدمات داشت. شورای نگهبان در نامه خود به مجلس این لایحه را خلاف شرع و قانون اساسی

تشخیص داد (همان، ۳۳۸). غالب بندهایی که روح کلی حاکم بر مواد و تبصره‌های لایحه را تشکیل می‌داد براساس اصل ۴۴ قانون اساسی و نیز آزادی داد و ستد در احکام اسلامی رد شدند.

شورای نگهبان لایحه ملی کردن معادن را نیز رد کرد. این لایحه که در سال ۱۳۶۱ از سوی مجلس تصویب شده بود از سوی شورای نگهبان خلاف شرع دانسته شد. شورای نگهبان در نامه مورخ ۱۳۶۱/۳/۱۹ خطاب به مجلس، به ۱۶ مورد مغایرت با شرع و قانون اساسی در لایحه اشاره کرد (همان، ۴۱-۲۳۹). مجلس شورای اسلامی ۶ ماه بعد اصلاحاتی را در لایحه انجام داد و آن را برای دومین بار به شورای نگهبان ارسال کرد. اما شورای نگهبان بار دیگر در نامه مورخ ۱۳۶۱/۹/۳ خود اصلاحات انجام شده را کافی ندانست و باز لایحه را به مجلس بازپس فرستاد (همان، ۲۴۴). مجلس برای سومین بار در لایحه اصلاحات انجام داد و آن را در دی ماه ۱۳۶۱ تصویب و به شورای نگهبان ارسال کرد. شورای نگهبان باز در نامه بهمن ماه خود این لایحه را رد کرد (همان، ۲۴۴). مجلس ناگزیر شد تا برای چهارمین بار متن لایحه را اصلاح و آن را در خرداد ماه ۱۳۶۲ تصویب و به شورای نگهبان ارسال نماید. شورای نگهبان متن چهار بار اصلاح شده لایحه را در خرداد ماه ۱۳۶۲ تصویب کرد (همان، ۲۴۵). آخرین متن لایحه تا حد زیادی از اهداف اولیه لایحه فاصله گرفته بود. استدلال اصلی در غالب موارد اصلاحی مدنظر شورای نگهبان، اصل احترام به مالکیت خصوصی مشروع در اسلام بود.

مورد آخر به لایحه اسلامی کار مربوط شد. مجلس این لایحه را در آبان ۱۳۶۶ و پس از جلسات کاری متعدد در ۴۵ روز تصویب کرد. اما شورای نگهبان در اظهارنظر خود اعلام کرد که لایحه ۷۳ فقره ایراد اساسی دارد و از ۲۰۰ ماده این لایحه ۱۰۰ لایحه آن را خلاف شرع و مغایر با قانون اساسی دانست (Rahnema & et al, 1990:267). اساس استدلال فقهی در نظریات شورای نگهبان این بود که رابطه میان کارگر و کارفرما یک عقد شخصی میان آنهاست و تحمیل الزاماتی خارج از این عقد از سوی طرف سوم بر کارفرما خلاف شرع است (Behdad, 1995:107). براین اساس، رابطه میان کارگر و کارفرما یا نیروی کار و صاحبان ابزار تولید براساس قراردادهای اسلامی تعریف می‌شد که تعهدات و حقوق در آن به صورت اختیاری بودند و ورود طرف سوم توجیهی شرعی نمی‌یافت. بنابراین، شورای نگهبان غالب الزاماتی که لایحه کار در خصوص هزینه‌های درمانی، رفاهی، از کارافتادگی و سایر مزایای رفاهی بر کارفرما تحمیل می‌کرد را خلاف شرع دانست و تنظیم چگونگی رابطه کاری میان آنها از سوی دولت را خلاف عقود اسلامی دانست.

با رد گستره مواد این لایحه، وزیرکار وقت در نامه‌ای از رهبر فقید انقلاب نظر خواستند که آیا دولت اسلامی می‌تواند در قبال اعطای خدماتی مانند آب، برق و غیره به واحدهای تولیدی کارگری شرایطی را در حوزه کاری بر آنها تحمیل کند (Rahnema & et al, 1990:267). ایشان در پاسخ دولت اسلامی را برای انجام این کار مجاز شناخت (کیهان، ۱۳۶۷/۱۰/۱۷). این نظر تمامی

استدلالات شورای نگهبان در باره شخصی بودن عقود مربوط به کار را زیر سوال برد و مخالفت فقهای آن شورا را برانگیخت. فقهای این شورا در نامه‌ای خطاب به رهبر انقلاب باردیگر به غیراسلامی بودن این شروط و قیود الزامی برکارفرمایان، تاکید نمودند و پیامدهای اجرای تصویب این گونه لوایح را بحث کردند. اما پاسخ قاطع، صریح و تاکید بر نظر اولیه بود. این لایحه سرانجام تنها با مساعدت رهبر فقید انقلاب امکان عملی شدن پیدا کرد.

به طور کلی در یک سوی این تقابل هرمنوتیک گونه، فقه سنتی قرار داشت که آمیزه‌ای از ویژگی‌های شیوه تولید تجاری و آموزه‌های فقه‌ای بود که در متن یک ساخت اجتماعی مبتنی بر چنین وجوه تولیدی شکل گرفته بود و بیشتر خواست‌های خرده بورژوازی تجاری را منعکس می‌کرد. بنابراین ایدئولوژی اقتصادی آنها از یک شیوه تولید تجاری خرده بورژوازی سنتی و جامعه تجاری ریشه می‌گرفت. در حالی که فقهاء کلاسیک اسلامی تلاش می‌کردند تا چنین ایدئولوژی اقتصادی را با یک اقتصاد شبه فئودال یا ماقبل سرمایه‌داری خاورمیانه منطبق کنند، اکنون مفسرین این ایدئولوژی اقتصادی می‌خواستند تا آن را با یک اقتصاد سرمایه‌داری پیرامونی سازگار سازند. ماهیت متناقض این ایدئولوژی زمانی آشکار می‌شد که مفسرین آن می‌خواستند بدون آنکه از چارچوب‌های اعتقادی اولیه‌اشان خارج شود روابط تولید حاکم بر شیوه تولید خرده بورژوازی تجاری بسط را به شیوه تولید به مراتب پیچیده‌تر سرمایه‌داری پیرامونی تعمیم دهند. نگاه فقه‌ای شورای نگهبان عموماً چنین تفسیری را منعکس می‌ساخت. غالب مصوباتی که آنها بر نمی‌تابیدند الزاماتی بود که یک شیوه تولیدی متفاوت از شیوه تولیدی جامعه بسط تجاری ایجاد می‌کرد، اما در چارچوب ایدئولوژی اقتصادی نامنعطف آنها امکان تفسیر نمی‌یافت و بنابراین به دلیل مغایرت با شرع رد می‌شدند. آموزه‌های مذهبی اسلام که بر مناسبات اقتصادی خاص مترتب بود، آموزه‌های عام برای تمامی وجوه تولید در نظر گرفته می‌شود. رد ۴۸ درصد از کل مصوبات مجلس اول و دوم از سوی شورای نگهبان مبین چنین وضعیتی بود (Iran times June 1989). بنابراین تفسیر آنها اساساً متن محور و معطوف به گذشته بود و تفسیر حال از منظر گذشته را دنبال می‌کرد. بنابراین تأکید بر متن به جای زمینه، تأکید بر گذشته، تفسیر حال بر آن اساس، تعمیم آموزه‌های مذهبی اسلام به تمامی شیوه‌های تولید و نامعطف ساختن تفسیر از متن به دلیل تفسیرپذیری محدود آن، اساس ایدئولوژی اقتصادی آنها را تشکیل می‌داد.

اما در آن سوی این تقابل هرمنوتیک گونه، یک فقه پویا وجود داشت. این فقه بیشتر در پی تحقق اهداف بازتوزیعی و مساوات طلبانه انقلاب ۵۷ بود (Ehteshami, 1995:323). بنابراین بر آمیزه‌ای از آموزه‌های برابری طلبی اسلام و شیوه تولیدی اساساً دولتی با جهت‌گیری‌های بازتوزیعی را تأکید داشت. اساس استدلال در این فقه این بود که مناسبات اقتصادی که در عصر طلایی اسلام وجود داشته است به دلیل تغییر این مناسبات در عصر جدید نمی‌تواند کارآمد باشد. حامیان این

رویکرد در ابعاد نظری مانند آیت‌الله صدر تأکید می‌کردند که به دلیل این تغییرات، دولت باید برای ایجاد تعادل اجتماعی در مناسبات تولید دخالت کند و نقش‌های خاصی را برعهده گیرد (Behdad, 1990). تأکید اساسی آنها به جای متن بیشتر بر زمینه بود. بنابراین آنها به جای تأکید بر گذشته بر حال تأکید می‌کردند و درصدد تفسیر حال بر اساس گذشته نبودند. آموزه‌های اقتصادی اسلام تا آنجا مورد توجه بودند که مناسبات تولید در شیوه تولید فعلی با آن تناقض نداشته باشد. در صورتی که میان آموزه‌های مذهبی اسلام و مقتضیات شیوه تولید رایج تناقض در می‌گرفت، اولویت به مقتضیات تولید داده می‌شد. مصداق عملی چنین وضعیتی نامه مورخ ۱۳۶۰/۷/۱۹ رهبر انقلاب در پاسخ به استمداد مجلس از ایشان در خصوص ردّ لایحه ملی کردن اراضی شهری از سوی شورای نگهبان بود. ایشان در این نامه به مجلس این اختیار را داد تا در صورتی که ضروری تشخیص دهد قوانینی را تصویب کند که با احکام اولیه در تضاد باشند. مجلس بر اساس این نامه قادر شد تا لایحه نیم بند اصلاحات ارضی و نیز ملی کردن اراضی شهری را تصویب کند و به تأیید شورای نگهبان برساند. بنابراین در بحث نظری این سوی تقابل، اساس بر یک فقه پویا گذاشته می‌شد که می‌بایست با توجه به الزامات شیوه تولید جدید و مناسبات اقتصادی برآمده از آن، خود را منطبق می‌ساخت. همچنین در صورت عدم انطباق میان الزامات شیوه تولید جدید با آموزه‌های فقه سنتی، این الزامات جدید اقتصادی بودند که خود را بر آموزه‌های فقه سنتی تحمیل می‌کردند. در این دیدگاه و در جدال میان الزامات خاص شیوه تولید جدید و مبانی نظری فقه سنتی، عموماً الزامات شیوه تولید پیروز میدان بود. بنابراین تأکید بر وجوه فقه پویا تأکید بر «زمینه» به جای «متن» و تفوق اولی بر دومی و عدم تعمیم آموزه‌های مبتنی بر وجوه تولید خرده بورژوازی تجاری بر سایر وجوه تولید از ویژگی‌های ایدئولوژی اقتصادی آنها بود.

بر این اساس می‌توان استدلال کرد که جدال هرمنوتیک بر سر سیاست‌های بازتوزیعی اقتصادی میان حامیان فقه سنتی و حامیان فقه پویا و تعینات نهادی و سیاسی آن در قالب جدال‌های درون نخبه‌ای میان شورای نگهبان با دولت و مجلس، ساخت دولت در ایران دهه ۱۳۶۰ را غیریکپارچه کرد. با این وجود، این تنها تأثیر سیاست‌های بازتوزیعی در عرصه سیاسی نبوده است. دیگر تأثیر عمده حرکت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی بر غیریکپارچه کردن ساخت دولت در ایران از طریق تحول در حوزه منازعات طبقاتی، دستکاری در این منازعات و تبدیل دولت به عرصه‌ای برای این منازعات نیز بوده است.

## ۲-۴- سیاست‌های بازتوزیعی، تحول در حوزه منازعه طبقاتی و تقویت دولت

### غیریکپارچه در ایران

چنانکه بحث شد حرکت دولت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی با برانگیختن جدال‌های هرمنوتیک گونه باعث شکل‌گیری ساخت غیریکپارچه دولت در ایران پس از انقلاب گردید. اما بحث مقاله در این جا این است که حرکت دولت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی به شیوه دیگر هم به تکوین دولت غیر یکپارچه در ایران کمک کرده است. در این شیوه که به لحاظ شکلی نه ماهوی به نظریات "اوکانر" نزدیک می‌شود. در این جا اساس بحث این است که دولت با انجام اقدامات باز توزیعی در حوزه اقتصادی دخالت کرد. این دخالت باعث شد بخشی از منازعه طبقاتی که در ساخت اجتماعی در جریان بود به دولت منتقل شده و دولت به کارگزار و عرصه منازعه طبقاتی تبدیل شود.

همانطورکه دیدیم در ماه‌های آغازین انقلاب و با وقوع آنومی سیاسی، دولت با کاهش سلطه خود در مناطق شهری و با بحران نفوذ در مناطق روستایی مواجه شد. همین وضعیت راه را برای سر باز کردن منازعات طبقاتی معمول هموار کرد. این منازعه طبقاتی در حوزه شهری میان تهی‌دستان حاشیه‌نشین و مالکان آپارتمان‌های مسکونی و نیز میان مدیران کارخانه‌ها و کارگران در گرفت. اقدام تهی‌دستان و حاشیه‌نشینان شهری در تصرف مجتمع‌های مسکونی، ویلاها و آپارتمان‌ها در تهران و چند شهر عمده کشور نمونه‌ای از سر باز کردن منازعه طبقاتی میان طبقات پایین و بالای جامعه بود. این وضعیت در مورد کارگران و مدیران نیز وجود داشت. این جدال پس از تشکیل شوراهای کارگری در کارخانه‌ها به اوج خود رسید. برای مثال در یکی از کارخانه‌های تهران کارگران مدیر کارخانه را به پای کوره ذوب فلز بردند تا با افزایش دستمزد آنها موافقت شود (احمدی امویی، ۱۳۸۳: ۱۷). شورش‌های کارگری و اعتصابات یکی از ویژگی‌های عمومی ماههای پس از انقلاب بود؛ چنانکه افزایش دستمزد در یکی از کارخانه‌ها به سرعت تقاضای مشابه از سوی کارگران در کارخانه‌های دیگر را به همراه داشت (همان، ۱۷).

همین منازعه در مناطق روستایی هم وجود داشت و خود را در جدال میان دهقانان و زمینداران نشان داد. چنانکه برخی از دهقانان به تصرف اراضی اربابی پرداختند و برخی از زمینداران نیز درصدد باز پس‌گیری اراضی برآمدند که در اثر اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ از دست داده بودند. گرچه هدف اول دهقانان بی‌زمین، تصرف اراضی مالکان بزرگ و اراضی دولتی بود، اما اقدام آنها به تصرف اراضی مالکان متوسط نیز کشیده شد (Moaddel, 1991: 320). بنابراین منازعه طبقاتی میان زمینداران و خوانین از یک طرف و دهقانان بی‌زمین از طرف دیگر در گرفت و در برخی موارد نیروهای دولتی را نیز درگیر ساخت. شدت این منازعه طبقاتی تا آن حد بود که در نه ماه اول

انقلاب ۳۰۰ مورد درگیری از این دست در سطح کشور رخ داد که ۱۰۰ کشته به جای گذاشت (Ibid,320).

گسترش دامنه این منازعات طبقاتی دولت را به دخالت در این منازعات کشاند. بر همین اساس بود که دولت، شورای انقلاب و مجلس طرح‌ها و لوایح بازتوزیعی را تصویب کردند که حداقل سه مورد آنها موضوع بحث ما در این جااست. لایحه نخست مربوط به اصلاحات اراضی کشاورزی می‌شد که ماهیت کاملاً بازتوزیعی داشت و برآورنده خواست دهقانان بود. لایحه دوم که مربوط به ملی کردن اراضی شهری بود با نوید خانه‌دار شدن طبقات فرودست شهری متضمن منافع این طبقات بود. لایحه سوم، لایحه اسلامی کار بود که از حقوق رایج کارگران در برابر کارفرمایان حمایت می‌کرد. این سه لایحه اساساً خواست‌های طبقات فرودست شهری و روستایی را نمایندگی می‌کردند. بنابر این با این لوایح حداقل منافع یک طرف حوزه منازعه طبقاتی اکنون از سوی بخشی از ساخت سیاسی یعنی دولت و مجلس نمایندگی و حمایت شد و لاجرم به این بخش از ساخت سیاسی منتقل گردید. به عبارتی دقیق‌تر با این لوایح دولت و مجلس به کارگزاران منافع طبقاتی کارگران، دهقانان و بی‌خانمان‌های شهری تبدیل شدند. اما در آن سو خواست‌های طرف دوم منازعه نیز به تدریج به بخش دیگری از ساخت سیاسی منتقل گردید. مثلاً در مورد منازعه طبقاتی روستایی این انتقال زمانی صورت گرفت که شورای نگهبان در سال ۱۳۶۱ لایحه اصلاحات ارضی را رد کرد و آن را مخالف شرع دانست. این تفسیر و نظر شورای نگهبان با منافع مادی زمینداران همسو بود و خواسته یا ناخواسته منافع آنها را نمایندگی می‌کرد. بدین سان خواست‌های طرف دیگر منازعه نیز به این بخش از ساخت سیاسی منتقل گردید. بعبارتی دیگر منازعه طبقاتی که ابتدا میان دهقانان و زمینداران در ساخت اجتماعی جریان داشت پس از سال ۱۳۶۱ به بخش‌هایی از ساخت سیاسی یعنی دولت، مجلس و شورای نگهبان منتقل شد. اکنون ساخت سیاسی به عرصه منازعه طبقاتی تبدیل شده بود که میان دولت و مجلس از یک سو و شورای نگهبان از سویی دیگر در جریان بود. همین وضعیت در مورد لایحه ملی کردن اراضی شهری وجود داشت که سعی می‌کرد منازعه طبقاتی میان تهی‌دستان فقیر و مالکان شهری زمین را مدیریت کند. این لایحه با محدود کردن میزان اراضی شهری عملاً راه را بر سودجویی خرده بورژوازی تجاری در بخش مسکن می‌بست و با انتقال این اراضی به دولت زمینه واگذاری آن به طبقات فرودست را هموار می‌ساخت. افزایش عرضه زمین از این طریق، کاهش قیمت زمین در مناطق شهری را به همراه داشت که در هر دو وضعیت به زیان سطوح میانی و بالای خرده بورژوازی تجاری مالک بود. در این جا نیز حمایت دولت و مجلس از این لایحه و مخالفت شورای نگهبان با آن عملاً بخشی عمده‌ای از منازعه طبقاتی میان خرده بورژوازی تجاری مالک و حاشیه نشینان و بی‌خانمان‌های شهری در ساخت اجتماعی را به ساخت سیاسی منتقل کرد.

این وضعیت باز درخصوص لایحه کار تکرار شد. اصولاً دخالت دولت در روابط کارگر و کارفرما بعنوان یک واسط سوم در ایران پس از انقلاب، عملاً با ارائه لایحه کار در سال ۱۳۶۶ عملی شد. این لایحه که برخی کارویژه‌های شبه کورپوراتیستی دولتهای را منعکس می‌ساخت به نفع کارگران و در برای احقاق حقوق قانونی آنها از رده‌های متوسط و بالای بورژوازی صنعتی و تا حد کمتری تجاری تنظیم شده بود. در این جا دولت و مجلس حامی این لایحه و شورای نگهبان مخالف آن بود. بنابراین از طریق این لایحه هم بخشی از منازعه طبقاتی که در ساخت اجتماعی میان کارگر و کارفرما و در سال‌های اول انقلاب در جریان بود به بخش‌هایی از ساخت سیاسی منتقل شد. بدین سان و با انتقال این منازعات طبقاتی از ساخت اجتماعی به ساخت سیاسی در ایران پس از انقلاب، این ساخت به کارگزار و عرصه این منازعات طبقاتی تبدیل شد و در نتیجه با ایجاد انشقاق در میان بخش‌های ساخت دولت، آن را غیریکپارچه کرد. بنابر این، دولت در دهه اول انقلاب نه تنها مستقل از منازعه طبقاتی عمل نکرد بلکه در هیات کارگزار و عرصه وقوع این منازعات ظاهر گردید و با نوع غیر یکپارچه دولت همسانی‌هایی یافت.

### نتیجه گیری

دولت در ایران پس از انقلاب با یک فاصله زمانی، مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی را بر گزید که به یک معنا می‌توان از آنها به سیاست‌های باز توزیعی تعبیر کرد. لایحه اصلاحات ارضی، لایحه ملی کردن اراضی شهری، لایحه انحصار تجارت خارجی، لایحه تامین و توزیع کالا و در نهایت لایحه اسلامی کار از آن جمله بودند. این که چرا دولت در ایران پس از انقلاب به سمت این سیاست‌های باز توزیعی حرکت کرد از جنبه‌های متفاوتی قابل بحث است. اما مقاله با تکیه بر بخشی از ادبیات مربوط به انقلاب به ویژه مباحث هانا آرنهت به صورت مختصر استدلال می‌کند که حرکت دولت در ایران پس از انقلاب به سمت این سیاست‌ها از خصلت‌های عمومی دولت-های انقلابی محسوب شده و به این معنا وجوه ساختاری قابل توجهی دارد. همین طور این که این وجوه ساختاری تا حد زیادی ریشه در ماهیت و خصوصاً مرحله اجتماعی انقلاب سال ۵۷ ایران داشت. از این حیث دولت در ایران پس از انقلاب تحت الزامات مرحله اجتماعی انقلاب و ماهیت انقلابی‌اش تقریباً به سمت این سیاست‌ها کشانده شد. اما بحث اصلی و بعدی مقاله این بود که در مرحله بعد اجرای این سیاست‌های باز توزیعی تا چه حد بر ساخت و ماهیت دولت مجری این سیاست‌ها تاثیر گذار بوده است. چنانکه گفتیم برخی جامعه‌شناسان سیاسی حوزه دولت مانند "اوکانر" استدلال کرده‌اند که در هر حال دخالت دولت در اقتصاد باید بر ساخت و ماهیت آن دولت مؤثر ظاهر شود. مقاله در ادامه همین بحث نظری اما به گونه‌ای متفاوت نشان می‌دهد که اجرای سیاست‌های باز توزیعی مورد بحث یا به عبارتی کلی‌تر دخالت دولت در اقتصاد بر ساخت



دولت در ایران پس از انقلاب نیز تاثیر گذاشته حد اقل به دو شیوه آن را غیریکپارچه کرده است. اساس بحث در این دو شیوه این بود که سیاست‌های باز توزیعی عملاً در حکم تسمه نقاله‌هایی عمل می‌کردند که جدال‌های هرموتیک را از ساخت ایدئولوژیک و منازعات طبقاتی را از ساخت اجتماعی به صورت همزمان به یک ساخت یعنی ساخت سیاسی منتقل می‌کردند. در شیوه اول نشان دادیم که بحث بر سر گستره و نحو اجرای سیاست‌های باز توزیعی به جدال‌های هرموتیک گونه میان حامیان فقه پوپا با حامیان فقه سنتی دامن زد و علم پوزیتیویستی اقتصاد را به وادی هرموتیک کشاند. این جدال بین دولت و مجلس به عنوان محمل نهادی حامیان فقه پوپا از یک سو و شورای نگهبان بعنوان محمل نهادی حامیان فقه سنتی در گرفت که اولی با تفسیر مبتنی بر زمینه context موافق سیاست‌های باز توزیعی و دومی با تفسیر مبتنی بر متن text مخالف آن بود. این تفاسیر متفاوت با انتقال به ساخت سیاسی و با برانگیختن جدال‌های درون نخبه‌ای در ساختار دولت انشقاق ایجاد کرد و در نتیجه آن را غیر یکپارچه ساخت. در شیوه دوم نیز بحث کردیم که لوایح و سیاست‌های باز توزیعی دهه اول انقلاب به مانند همان تسمه نقاله پیشین، منازعه طبقاتی را از ساخت اجتماعی به ساخت سیاسی منتقل می‌نمود. بعبارتی دیگر نشان دادیم که دخالت دولت در اقتصاد در قالب انجام سیاست‌های باز توزیعی باعث شد تا منازعه طبقاتی که در ساخت اجتماعی میان کارگران با کارفرمایان، دهقانان با زمین‌داران و حاشیه‌نشینان و بی‌خانمان‌های شهری با مالکان اراضی و خانه‌های شهری در جریان بود به بخش‌هایی از دولت منتقل شده و دولت به عرصه منازعه طبقاتی تبدیل شود. بدین‌گونه که دولت و مجلس با ارائه لوایح و طرح‌های بازتوزیعی مانند لایحه اصلاحات ارضی، لایحه اراضی شهری و لایحه اسلامی کار عملاً به عنوان کارگزاران منافع طبقات دهقان، بی‌خانمان‌های شهری و کارگر عمل کردند و با این کار بخشی از منازعه طبقاتی سر بر آورده در اوایل انقلاب را از ساخت اجتماعی به بخش‌هایی از ساخت سیاسی منتقل کردند. اما در آن سو خواست زمین‌داران، مالکان اراضی شهری و کارفرمایان هم به تدریج به بخش دیگری از ساخت سیاسی منتقل شد. دلیل آن بود که شورای نگهبان با این طرح‌ها و لوایح مخالفت و در برخی موارد آنها را کاملاً اصلاح می‌کرد و با این کار خواسته یا ناخواسته به عنوان کارگزار منافع طبقات زمینداران، مالکان شهری و کارفرمایان عمل می‌نمود. بدین‌سان و به واسطه این مخالفت‌ها طرف دوم منازعه طبقاتی هم به بخش دیگری از ساخت دولت منتقل شد و دولت به عرصه منازعه طبقاتی این کارگزاران تبدیل شد. بنابراین دولت در دهه اول انقلاب نه تنها مستقل از منازعه طبقاتی عمل نکرد بلکه در هیات کارگزار و عرصه وقوع این منازعات ظاهر گردید. این وضعیت که به ترتیب محصول دخالت دولت در اقتصاد، دستکاری در فرایند منازعه طبقاتی یا انتقال حوزه منازعه طبقاتی از ساخت اجتماعی به ساخت سیاسی و سپس پیامد آن یعنی منازعه‌ای شدن ساخت دولت بود در نهایت آن ساخت را دچار انشقاق نمود و به همراه

جدال‌های درون نخبه‌ای هرمنوتیک گونه موجد پیدایش نوع غیریکپارچه دولت در ایران پس از انقلاب گردید.

### اشارات

۱- به لحاظ تئوریک بخشی از این بحث به صورت شکلی تا حدی مبتنی بر نظریات اوکانر است که استدلال می‌کند هر نوع دخالت دولت در اقتصاد بر ساخت و ماهیت آن دولت تاثیر می‌گذارد. اوکانر که بر کارکردهای دولت سرمایه داری متمرکز بود استدلال می‌کرد این دولت دو کارکرد اساسی و عمده یعنی ایجاد زمینه برای تداوم انباشت سرمایه و کسب مشروعیت دارد. به عبارت دیگر، این دولت از یک طرف باید شرایط را برای ایجاد و تداوم انباشت سرمایه فراهم کند و از طرف دیگر از طریق اجرای سیاست‌های رفاهی که مستلزم باز توزیع درآمدها و منابع است، برای خود مشروعیت دموکراتیک دست و پا کند؛ یعنی کارکردهایی که انجام آنها در هر حال متضمن دخالت دولت در اقتصاد است. اما دخالت دولت در اقتصاد به این نحو باعث تحولاتی در ساخت دولت می‌شد. بدین گونه که کارویژه کمک به انباشت سرمایه از سوی دولت متضمن منافع طبقه سرمایه‌دار و کارکرد کسب مشروعیت از طریق اقدامات رفاهی و باز توزیعی متضمن منافع طبقه کارگر بود. کشانده شدن منافع این طبقات به ساخت دولت در اثر این وضعیت، عملاً باعث می‌شد تا تضاد طبقاتی که قبلاً در حوزه تولید اقتصادی میان کارگر و سرمایه‌دار وجود داشت به دولت بعنوان کارگزار انباشت سرمایه و کسب مشروعیت منتقل شود (O'Conner, 1973). اوکانر تصریح می‌کند که دخالت دولت در اقتصاد باعث می‌شود تا دولت به فرایند منازعه طبقاتی کشانده شده و بخشی از منازعه طبقاتی که در ساخت سیاسی در جریان است به ساخت سیاسی منتقل شود و نهایتاً دولت را به عرصه منازعه طبقاتی تبدیل نماید. اما بحث مقاله کمی متفاوت و گسترده تر است. متفاوت است چرا که اولاً بحث می‌کند که منازعه‌ای شدن ساخت دولت در ایران پس از انقلاب در اثر دخالت دولت در اقتصاد تنها در قالب انجام اقدامات بازتوزیعی و در یک دولت شبه سرمایه‌داری پیرامونی صورت گرفته است. ثانیاً منازعه‌ای شدن ساخت دولت در ایران پس از انقلاب خود را در وجه دیگر این دولت یعنی غیریکپارچه شدن آن تعیین بخشیده است. ثالثاً فرایند منازعه طبقاتی را علاوه بر منازعه کارگر با کارفرما به زمین‌داران با دهقانات و بی‌خانمان‌های تهی دست با متمولان شهری نیز بسط می‌دهد. چرا که استدلال می‌کند دخالت دولت در اقتصاد موجد یک تحول عمده دیگر یعنی برانگیختن جدال‌های درون نخبه‌ای شده، ساخت دولت را از این طریق نیز غیر یکپارچه ساخته است.

۲- این بحث برخی همسانی‌هایی نیز با بحث تاریخ طبیعی انقلاب‌های کرین بریتون (بریتون: ۱۳۶۶) دارد. تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود اقدامات دولت بازرگان را می‌توان در قالب مرحله سیاسی انقلاب و اقدامات شورای انقلاب و بخش عمده اقدامات دولت در دهه ۶۰ را در قالب مرحله اجتماعی انقلاب بحث کرد. برای تفسیر و تفصیل بحث هانا آرنت نگاه کنید به (۱۶۲-۱۳۹: bashiriyeh, 1984) و همین‌طور (حاتمی ۱۳۸۵). تفسیر نظری ارائه شده از آراء آرنت در مقاله در اصل بر پایه تفسیر بشیریه است. نتیجه‌گیری نهایی بحث هانا آرنت و تعمیم آن به انقلاب ایران موضوع بحث این مقاله نیست و بنابراین تعمیم نسبی است.

۳- استقلال در این معنا به معنای جدایی از جامعه نیست بلکه به این معناست که دولت بتواند در برابر درخواست‌های گروه‌های همسود آزادی عمل نسبی داشته باشد. استقلال دولت در اینجا به بحث استقلال ریشه دار ایوانس نزدیک می‌شود. برای تفصیل این بحث نگاه کنید به (لفت ویچ، ۱۳۷۸: ۳۹۹).

۴- با وجود این، این به معنای نفی نقش سایر عوامل در ایجاد دولت غیریکپارچه نباید تلقی شود. چنانکه ویژگی چند طبقه‌ای انقلاب تعینات دیگر خود را در جدال پیرامون سیاست خارجی، صدور انقلاب و موضوعاتی از این است نیز آشکار ساخته و به سهم خود بر ایجاد و تقویت ساخت غیر یکپارچه تأثیر گذاشته است.

## منابع و مأخذ:

### الف - فارسی

- ۱- احمدی، امویی بهمن. ۱۳۸۳. اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، (تهران: گام نو).
- ۲- اوئن، راجر. ۱۳۸۳. دولت در خاورمیانه: تغییر موضع یا عقب نشینی. در اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه، تدوین حکیمیان و مشاور، ترجمه عباس حاتمی، (تهران: کویر).
- ۳- بنی صدر، ابولحسن. ۱۳۵۷. اقتصاد توحیدی، (بی‌جا، بی‌تا).
- ۴- بی‌نام. ۱۳۶۱. در جستجوی راه امام از کلام امام، دفتر اول، مستضعفین و مستکبرین، (تهران: امیر کبیر).
- ۵- بیات، آصف. ۱۳۷۸. سیاست‌های خیابانی: جنبش تهی‌دستان ایران، ترجمه اسداله نبوی، (تهران: شیرازه).
- ۶- حاتمی، عباس. ۱۳۸۵. الگوی آونگی و دولت در ایران پس از انقلاب، رساله چاپ نشده دکتری، (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران).
- ۷- دوتوکویل، الکسی. ۱۳۸۶. انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران: مروارید).
- ۸- شریعتی، علی. ۱۳۷۸. جهت‌گیری طبقاتی در اسلام، (تهران: قلم، مجموعه آثار).
- ۹- صدر، محمد باقر. ۱۳۵۰. اقتصاد ما: بررسی‌هایی درباره مکتب اقتصادی اسلام، ترجمه محمد کاظم موسوی

بجنوردی، (تهران: مؤسسه انتشارات اسلامی).

- ۱۰- طالقانی، محمود. ۱۳۳۲. اسلام و مالکیت، (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی).  
 ۱۲- فوران، جان. ۱۳۷۸. مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین (تهران: رسا).  
 ۱۱- لفت ویچ، آدریان. ۱۳۷۸. دموکراسی و توسعه، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، (تهران: طرح نو).  
 ۱۳- مدنی، جلال الدین. ۱۳۶۶. حقوق اساسی جمهوری اسلامی، (تهران: سروش، ج چهارم).

## ب - خارجی

- 1-Abrams, P. March 1998. Notes on the difficulty of studies state ,The Journal of historical sociology, 1/1.  
 2-Amirahmadi, H. 1988. Middle class revolution in the Third world, in post revolutionary Iran. Edited by H. Amirahmadi & et al. (London: west view press).  
 3-Amirahmadi, H. 1990. Revolution and economic transition: the Iranian experience, (New York: State University of New York press).  
 4-Arendt, H. 1959.on revolution, (penguin: harmondsworth press).  
 5-Ashraf , A. 1991.state & agrarian relations before & after the Iranian revolution 1960 - 1990, in Peasants & politics in the modern middle east, Edited by F. Kazemi & J. Waterbury, ( Miami : Florida international university press).  
 6-Ashraf, A. 1995. From the white revolution to the Islamic revolution, in Iran after the revolution: crisis the Islamic state, Edited by S. Behdad & S. Rahnema, (New York: St. Martin's Press).  
 7-Bakhash, SH. 1989. the politics of land , law, & social Justice in Iran, Middle East Journal, V 43. N 2. Spring.  
 8-Bakhash, SH. 1985. The reign of Ayatollahs, (London: I.B.Tours press).  
 9-Bashiriyeh, H. 1984.The state & revolution in Iran, 1962 - 1982. (London: St. Martin's press).  
 10-Behdad, S. 1988.The political economy of Islamic planning in Iran, in post revolutionary Iran, Edited by Amirahmadi,H, &etal,(London:westview press).  
 11-Behdad, S.1989.winner and loser of the Iranian revolution, Middle East studies, v21.  
 12-behdad, S. 1995.The post revolutionary economic crisis, in Iran after the revolution, Edited by S, Rahnema & etal,(London:I.B.Tauris press).  
 13-Bayat, A. 1988. Labor & democracy, in post revolutionary Iran, Edited by Amirahmadi & et al, (London: west view press).  
 14-Colburn.F. 1994. The vogue of revolution in poor countries, (Princeton: Princeton university press).  
 15- Ehteshami, A. 1995.After Khomeinism, (London and New York: Rut ledge press).  
 16-Evans, P. 1989.predatory& developmental state, sociological forum. V. 4. N 2.  
 17-Jessop, B. 1999. State theory: putting the capitalist state in its place, (Cambridge: polity press).  
 18-Kiafar, A. 1992. Urban land policies in post revolutionary Iran, in Modern Capitalism and Islamic Ideology in Iran ,Edited by C. Bina & et al, (London; Mac Milan press).  
 19-Laclau E, & C. Mouffe. 1985. Hegemony & socialist strategy, (London: verso press).  
 2۰-Leftwich, A. 1995. Bring the political back, Journal of development studies, V 31.  
 21- Mitchal.1991. The limits of the state, American political science review, 85/1, March.

- 22-Moaddel, M. 1991. Class struggle in post revolutionary Iran, Middle East studies, V 23.
- 23-O'Conner, J.1973. The Fiscal Crisis of State,( New York: St Martin's press).
- 24- Offe, C. 1984. The Contradiction of Welfare State, (London: Hutchinson Press).
- 25-Parvin, M& Taghavi, M.1988. A comparison of land tenure in Iran under monarchy & under Islamic republic, in post revolutionary Iran. Edited by H. Amirahmadi & M Parvin,( London west view press).
- 26-Rahnema, A& F. Nomani. 1990. The Secular miracle: religion, politics & economic policy in Iran, (London: zed book press).
- 27-Schirazi, A.1987. The problem of the land reform in the Islamic republic of Iran, (Berlin: free university of Berlin press).
- 28-White, G. 1984. Developmental state & socialist industrialization in the Third Word, journal of development studies.N21.

